

خاطرات

جلال متینی

دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد (فردوسی)

مقدمه

از دکتر علی شریعتی* («علی مزینانی شریعتی»، بر اساس شناسنامه او) در حوادث ده پانزده سال آخر رژیم پشیم و نیز نخستین سالهای انقلاب اسلامی ایران بسیار نام برده شده است. چنان که پس از سپری شدن پانزده سال از انقلاب اسلامی، نیز طرفداران و مخالفان وی هنوز به سیاه کردن روی کاغذ سفید روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابها مشغولند و با وجود این، البته بسیاری از گفتنیها درباره او گفته و نوشته نشده است. وی به‌ویژه در اواخر دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، در بین دانشجویان و جوانان مذهبی مخالف رژیم و نیز «روشنفکران» مذهبی، اعم از دانشگاهی و غیردانشگاهی، مریدان و دوستان بسیار داشت. در هر مجلسی که سخن می‌گفت، از دور و نزدیک گروهی کثیر در آن‌جا جمع می‌شدند و سخنان او را در هر زمینه که بود با شوق زیاد گوش می‌کردند و گفتار وی را چون وحی منزل، بی‌چون و چرا، می‌پذیرفتند. عده‌ای از این افراد، که کم نبودند، حتی با دستگاه ضبط صوت به این‌گونه مجالس می‌آمدند و روز

* در این مقاله از ذکر کلمات جناب، آقا، و خانم پیش از نام زندگان، که عمرشان درازباد، و الفاظ مرحوم، روانشاد، و زنده یاد پیش از اسم درگذشتگان که خداوند آنان را غریق رحمت خود گرداناد خودداری شده است و نیز برای تمام افرادی که نامشان در این نوشته ذکر گردیده، ضمیر و فعل مفرد آمده است نه جمع.

بعد سخنان ضبط شده او را به صورت اوراق پلی کپی شده به دست دیگران می سپردند. با آن که وی استاد یار «تمام وقت» رشته تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد (فردوسی) بود، پی در پی به دعوت دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و یا انجمنهای دانشجویی آنها، به شهرهای مختلف سفر می کرد و در مجامع دانشجویی سخن می گفت. او برای این سخنرانیها در اکثر موارد نیازی هم به مطالعه قبلی نداشت، چنان که چند بار شاهد بودم که دانشجویان ناگهان به سراغ او می آمدند و فی‌المثل می گفتند امروز تولد امام زمان یا روز کتاب است، و در فلان دانشکده جلسه ای است. دکتر شریعتی دعوت را بلافاصله می پذیرفت و اگر راه نزدیک بود با دانشجویان قدم زنان، مثلاً به طرف دانشکده علوم حرکت می کرد و گاهی از راه نرسیده به پشت میز خطابه می رفت و بی هرگونه یادداشتی یکی دو ساعتی سخن می گفت در حالی که شنوندگان جوان را مسحور و مجذوب خود ساخته بود. او به راستی مردی شده بود کثیرالسفر و محبوب دختران و پسران دانشجو، و از این نظر گوی سبقت از همه استادان و معلمان دانشگاههای ایران ربوده بود. بدین طریق بود که پس از بازگشت از فرانسه به ایران، و آغاز تدریس در دانشگاه مشهد، در مدتی کوتاه به صورت چهره‌ای شناخته شده در سراسر ایران درآمد. برخی از کتابهایش نیز که «مخفیانه» و دور از چشم سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک) در هزاران نسخه چاپ و صحافی و بسته بندی می شد، در شهرهای مختلف و از جمله در کتابفروشیهای دانشجویان هر دانشکده — که به اشاره مقامهای امنیتی تأسیس گردیده بود — «مخفیانه» به فروش می رسید و «مخفیانه» دست به دست می گشت و دانشجویان به دور از چشم نامحرمان درباره محتویات هر یک از آنها روزها و شبها با یکدیگر به گفتگو و مباحثه می پرداختند، البته در سالهایی هم داشتن نسخه‌ای از کتابهای او جرم بود و دارنده آن روانه زندان می شد. شاید بی اغراق نباشد اگر بگوییم در آن سالها برای این دسته از جوانان کتابهای دکتر شریعتی در حکم «کتاب سرخ» و یا «کتاب سبز» مائو تسه تونگ و معمر قذافی بود، با این تفاوت که این دو کتاب را فرمانروایان دو کشور چین و لیبی نوشته و خواندن آن را بر اتباع خود تحمیل کرده بودند، ولی دکتر شریعتی، تنها استاد یار تاریخ دانشگاه مشهد بود.

تردیدی وجود ندارد که دکتر شریعتی برای عده قابل توجهی از دانشجویان در سالهای ۱۳۴۴ به بعد به صورت بتی یا پیامبری درآمده بود که او را به راستی می پرستیدند و در سیمای او همان «ابوذر» و «سلمان»ی را می دیدند که وی در کتابهایش آنان را به عنوان دو چهره بسیار تابناک صدر اسلام معرفی کرده بود. البته این جوانان و افراد

مجنذب و مسحور دکتر شریعتی به مانند همه مریدان و مؤمنانی که در تاریخ جهان از آنان یاد گردیده است، و در روزگار ما نیز در هر گوشه و کنار بسیارند، تاب شنیدن یک کلمه حرف مخالف دربارهٔ مراد خود را نداشتند و کسی را یارای آن نبود که حتی بگوید بالای چشم دکتر شریعتی هم مثل دیگران ابروست! ناگفته نماند که آنچه بر گرمی بازار دکتر شریعتی می‌افزود مخالف‌خوانیهای جسته گریخته و پنهان و آشکار او بود دربارهٔ حکومت وقت، حتی در کلاس درس. زیرا در بین مریدان و شیفتگانش علاوه بر کسانی که تمایلات شدید یا خفیف مذهبی داشتند، بخصوص در دانشگاهها عدهٔ دختران بی‌حجاب و مینی‌ژوپ‌پوش و حتی دختران و پسران خوش‌پوش اهل میگزاری کم نبودند، که این افراد را مطلقاً با عوالم مذهبی سر و کاری نبود، اینان به‌علل مختلف، و عموماً به‌علت این که خود را «روشنفکر» می‌دانستند، با حکومت «مخالف» بودند و چون شریعتی را در زمرهٔ مخالفان سرشناس رژیم می‌شناختند، که حتی در کلاس درسش نیز هوشیارانه تک‌مضرا بهایی در این زمینه می‌زد، بدو سخت دل بسته بودند. شگفتا که هرچه دستگاه امنیتی مملکت دربارهٔ افرادی چون شریعتی که سخنانی موافق پسند حکومت نمی‌گفتند، حساسیت بیشتری از خود نشان می‌داد، دانسته یا ندانسته، بر گرمی بازار آنان می‌افزود. حق مطلب را باید ادا کرد، و آن این است که دکتر شریعتی، لااقل در ده سال آخر عمرش، در به‌حرکت آوردن چرخ «انقلاب اسلامی» آینده و واژگون ساختن رژیم شاه، در بین دانشگاهیان ایران اعم از دانشجویان و عدهٔ قابل توجهی از استادان، و جوانان غیر کمونیست و به‌طور کلی در بین «روشنفکران» و گروهی از افراد مذهبی نقش مهمی داشت، زیرا در سالهایی که او در سخنرانیهایش از «شهادت» و «مسئولیت شیعه بودن»، «شیعه یک حزب تمام»، «تشیع سرخ» (= مذهب شهادت) در برابر «تشیع سیاه» (= مذهب عزا)، و «تشیع علوی و تشیع صفوی» برای جوانان سخن می‌گفت، در بین دانشجویان دانشگاههای ما از آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری و آیت‌الله بهشتی و امثالهم کمتر کسی نامی شنیده بود یا نامی می‌برد. مشکل دستگاههای امنیتی در دانشگاههای ما در آن سالها سازمان مجاهدین خلق بود و سازمان مارکسیست لنینیستی فداییان خلق و حزب توده و نهضت آزادی و درگیری با دکتر شریعتی و امثال آن.

از مرگ دکتر شریعتی کمتر از دو سال گذشته بود که رژیم مشروطهٔ ایران واژگون گردید و آیت‌الله روح‌الله خمینی به‌عنوان رهبر یگانه و بلامنازع همهٔ احزاب و گروههای سیاسی و مذهبی و «روشنفکران» و حتی حزب توده ایران و دیگر گروههای چپی و نیز

بازاریان و سرمایه‌داران حکومت ایران را به دست گرفت و «ولایت فقیه» را جایگزین مشروطه نیم‌بند ساخت. در یکی دو سال اول انقلاب به سبب آن که از یک‌سوی هنوز اختلاف نظر «انقلابیون» با یکدیگر در تقسیم میراث انقلاب آفتابی نشده بود و جناح روحانی انقلاب چنان که بایست هنوز جا نیفتاده بود تا شرکای انقلاب را خلع سلاح سازد، و از سوی دیگر چون شریعتی — به جز کمونیستها — مورد احترام انقلابیون بود، البته هر یک به دلیلی. برای بزرگداشت او در ایران، کارهایی بسیار بی سابقه صورت گرفت که از آن جمله است: پست ایران، تمبر یادبودی از او با عنوان «معلم شهید» منتشر ساخت؛ جاده قدیم شمیران در تهران به نام دکتر شریعتی نامگذاری گردید؛ مرکز پزشکی کوروش وابسته به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به مرکز پزشکی دکتر شریعتی تغییر نام یافت؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشکاه فردوسی، مشهد — که شریعتی در آن به اخذ درجه لیسانس زبان و ادبیات فارسی نائل آمده بود و بعد پنج شش سالی نیز در آن تدریس کرده بود — دانشکده دکتر علی شریعتی نامیده شد؛ و به یقین در دیگر شهرهای ایران خیابانها و مؤسسات دیگری نیز به اسم وی نامگذاری شده است که نویسنده این سطور را از آن آگاهی نیست.

البته عده‌ای بر این عقیده‌اند که همین دکتر علی شریعتی که از طرف حکومت ولایت فقیه این چنین مورد تجلیل قرار گرفت، اگر زنده بود و پیروزی انقلاب اسلامی را به چشمان خود می‌دید، به یقین پیش از کسانی چون صادق قطب‌زاده و... به اتهام اسلام انحرافی و وهابی بودن و نفی طبقه روحانیت در اسلام و امثال آن یا به جوخه اعدام سپرده می‌شد، و یا اگر فرار را بر قرار ترجیح می‌داد، در غربت به «تیر غیب» گرفتار می‌گردید، چه پیش از انقلاب اسلامی، بنا به قول مطلعان هنگامی که دکتر شریعتی در لندن درگذشت (و یا به شهادت رسید)، با تمام کوششی که طرفدارانش به عمل آوردند تا آیت‌الله خمینی که در نجف به حال تبعید به سر می‌برد، نیز اعلامیه‌ای درباره او صادر کند، وی حاضر نگردد به خواهش آنان جواب مثبت بدهد، چه آیت‌الله خمینی با هیچ یک از آراء وی در باب شفاعت، عزاداری و گریه، شفا خواستن از خاک، زیارت مقبره ائمه و واسطه قرار دادن آنان و دعا و حمله بر دانشمندانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و مجلسی و شیخ بهائی... و به خصوص با حذف طبقه روحانیت به هیچ وجه موافق نبود. مع‌هذا دکتر شریعتی پیش از انقلاب اسلامی ایران درگذشت و از مزایای کامل مرگی زودرس برخوردار گردید! موضوع قابل توجه آن است که هنوز هم با گذشت پانزده سال از آغاز انقلاب، حکومت اسلامی به تغییر نام هیچ یک از مؤسسات و

نظری علی شریعتی ذم‌مورد اسلام منهای آخوند

« اکنون خبیثانه، همانطور که دکتر حدیقی (انشاء منهای نفت) را طرح کرد تا استقلال نخیست را می‌گریزد و آن را از بد استوار و احتیاج به کمپاس استعماری سابق آزاد سازد. » (تقریر اسلام منهای آخوند) در جامعه تحقق یافته است. « با مخاطبهای آشنا خدا برین را آخوند بسیم به ابطال کنند. » مخاطبهای آشنا شماره ۱۱۱ ص ۱۶۲
 « اسلام مردا. دیگر اسلام ملاً نفرمود بود. » با مخاطبهای آشنا ص ۱۲۱
 « از روحانیت چشم داشتن نوعی ساده لوحی است که بجز مقلدان عوام است و پدید آن نازاری. » با مخاطبهای آشنا ص ۱۱۲

نظر حضرت آیت الله العظمی نایب الامام خمینی

در مورد اسلام منهای آخوند

« اگر شما بخواهید خودتان با شایسته‌های آخوند تا روز قیامت هم زیر بار دیگران هستید، اینها فدوت لا يزال است. »
 « باید بعضی اینها را که علاوه به اسلام دارند. بعضی از اینها عند منهای طای اسلام و آخوند جصاعت را ندیده بگریزد و بگوید که ما اسلامی خواهیم منهای آخوند، می شود آنها این اسلام آخوند اینطور تو هم هستند. اسلام می آخوند اصلا نمی شود. بیشتر ما آخوند بوده، یکی از آخوندهای بزرگ بنام سرور. رأس همه طای بیشتره. حضرت جعفر صادق (ع) یکی از طای اسلامند و منهای اسلامند. رأس فقهای اسلامند آخوند نمی خواهیم حرف شد. » نایب الامام خمینی در روزنامه شنبه ۱۷ ذیحجه ۱۳۹۷ اقمی (رشتا بداند منهای آخوند هیچ کاری از شما پیش نمی رود شما در هر شهری که میروید می بینید که آنکه شیعه در دست است می تواند شمشیر بزند و بکشد، بایزید کلمات شما چیزی که در تمام این تعطیلات، تجربه کنید ببینید که یکی از ضامنهاست بازار را بندد، آنی که بازار راسته و حکم ارباب را می بندد، آن مبارز انقلاب است که عرض می کند و اینکه ملاحظه را اینها میروید برای اینها است که آنها دارند برای خدا عرض می کنند و حال اسلام است و مردم علاوه به اسلام دارند. این مطلب را نگار بگذارد، که منهای آخوند نمی شود. آنها شما بخواهید سلطنتان و اصلاح کنید منهای آخوند اصلاح برود از نیست. » نایب الامام خمینی در روزنامه شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۹۷ اقمی (تذکرات بوی برای گزافه کردن دست‌مال اچان است از حرم محترم روحانیت که میخواهند تا ناس نامد خود و با ترانسپسهای روحانیت اسلام را که معارض مانع اربابان هستند بگویند. علت باید توجه به اینطور نظر استعماری و حمله منفرجه می فرماید داشته اند و ملت شیعه موظف است این افسار خائن را در صورت خورده نهد. » نایب الامام خمینی - اعلامات: ۵ خرداد ۱۳۵۸
 « به پیوند چه صحبت های هستند که روحانین را میخواهند کنار بگذارند همانطور که در حد و مشروطیت روحانی کار را کرده اینها زنده نگذاشته، زور کرده، همان نقشه است آیت الله سید محمد اله بهیسان را کشته مرحوم تهری را کشته و سایر سلف را از آن رامی‌گرد بر کرده اند نه به سبب دیگران همان نقشه است که تطبیقی را می کنند. فردا هم شاید من را پس فردا هم یکی دیگر از سایر غیر سبورا آیت - سبورا اسلام است و با اسلام می خواهیم. » نایب الامام خمینی در دیدار با فرهنگیان اهواز - کیهان ۵ خرداد ۱۳۵۸
 « آخوند یعنی اسلام. روحانین با اسلام در هم مدخلاند. آنکه به روحانین طور کلی نه به یک آخوند نه به من هر کس به سرچرخه بگوید ما نمی ندرد. آنکه با عنوان روحانین و آخوند مخالف است آن دشمن شما است، آزادی را میگویند برای شما تأمین کند. در آن استقلال هم سکن است برای شما تأمین کند اما استقلال که در آن امام زبان نیست، آزادی که در آن ترکان نیست. آزادی که در آن بهیمن اسلام نیست ملت ما غیبت را برای دین داده برای آزادی زندا داده. »

نایب الامام خمینی در دیدار با فرهنگیان اهواز - کیهان ۵ خرداد ۱۳۵۸
 « اگر گفتند اسلام منهای روحانیت بداند با اسلام موافق نیستند - اینها را برای کل زمن میگویند - اینها برای اینکه این دورا بشکندند نداشت اسلام رفته است دیگر محتاج به چیزی نیست - اسلام که من بگویند اسلام ندارد این اسلام نیست، اسلام که در کتاب نیست - کتابش را هم فرود از بین می برند - آن کسی که روحانیت را میخواهد از بین برد کتاب روحانیت را هم می خواهد بیزد و دور اگر روحانیت رفت تمام کتب دینی ما به پایا بسته میشود - آتش زده میشود. »

نایب الامام خمینی در دیدار با فرهنگیان اهواز - کیهان ۵ خرداد ۱۳۵۸
 « ما بازار هستیم از اینکه بگویند اسلام منهای روحانیت، اسلام منهای روحانیت خیانت است میخواهند اسلام را از بین ببرند، اول روحانیت را بچیزند. اول میگویند اسلام را هم میخواهم روحانیت را نمیخواهم روحانیت استنا بشود اسلام در کار نیست و اسلام با پیش روحانیت و اینچوار شده است بعد از آنکه - اتفاقاً بعد از آنکه تضامنها بعد از باشد. تقریر اسلام منهای روحانیت یعنی لا اسلام - درجه اولش اینست بعد هم کتاب های روحانیت را بدیا ببرند، بعد از آنکه - من توجه شما را با این خطرم خطرم صفت میگویم - خطرم بزرگ است. »
 نایب الامام خمینی در دیدار با فرهنگیان اهواز - کیهان ۵ خرداد ۱۳۵۸

(پس بگریزد هیچوقت اسلام بگریزد نخیست منهای اسلام همانطور میگویند اسلام منهای روحانیت، حالا هم میگویند نخیست منهای اسلام.)
 « من نخیست میگویم که سبب خودتان را از اسلام بکنید. سبب خودتان را از روحانیت جدا کنید. »
 « این قدرت روحانیت را که قدرت الهی است از دست ندهید. اگر این قدرت از دست برود شما هیچ خواهید بود. این قدرت روحانی است که مردم را به کویچه ها میگرداند. قدرت اسلام است که از حلقه روحانیت بیرون می آید. اینها را شکست. »
 نایب الامام خمینی بناسبت بزرگداشت ۱۵ خرداد - کیهان ۱۶ خرداد ۱۳۵۸



برگ هفتم از مجموعه‌ای که در پایان زیرنویس شماره ۱ به آن اشاره کرده‌ام، مخالفان شریعتی با چاپ چنین اوراقی وانمود می‌کردند که آیت‌الله خمینی مستقیماً به شریعتی پاسخ داده است!

مکانهایی که به اسم شریعتی نامگذاری گردیده، دست نزده است، گرچه در چند سال اخیر از گرمی بازار او در قیاس با دوره شاه و چند سال نخستین انقلاب به نحو محسوسی کاسته شده است، به طوری که در سالهای اخیر کمتر کسی از «شهادت» وی سخن به میان می‌آورد، زیرا روزگار بهره‌برداری از این لفظ هم سپری گردیده است. این در رژیم شاه بود که مخالفان، هر مخالف‌خوانی را که به مرگ طبیعی می‌مرد، برای تحریک احساسات مردم و برانگیختن آنان علیه حکومت وقت «شهید» می‌خواندند تا بر صف دشمنان حکومت بیفزایند. شما سکوت افراد خانواده هر یک از این «غیر شهیدان» را که به خوبی می‌دانستند فرزند یا شوهر یا پدرشان به راستی به دست دستگاههای امنیتی کشته نشده است به چه چیزی تعبیر می‌کنید، گرچه پس از انقلاب به صراحت اعتراف کرده باشند که قوم و خویش ایشان به اجل طبیعی دارفانی را وداع گفته بوده است!

اینک با آن که متجاوز از ۱۶ سال از مرگ دکتر شریعتی و قریب ۱۵ سال از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، هنوز دکتر شریعتی برای برخی از گروههای سیاسی در ایران و خارج از ایران مطرح است، و هر یک از آنها از «نام» او برای کسب اعتبار خویش سود می‌جویند که «آری، شریعتی از ما بود»، از آن جمله اند سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی که سالهاست در عراق تحت حمایت مستقیم صدام حسین رهبر آن کشور قرار دارد یا گروه نهضت آزادی مهندس بازرگان و غیره. بدین جهت به نظر می‌رسد هر کس درباره شریعتی چیزی می‌داند باید بنویسد تا شاید آیندگان را به کار آید، زیرا همه مطالبی که تاکنون درباره وی نوشته شده است با حقیقت سازگار نیست. در اجرای همین مقصود است که نویسنده این سطور، اطلاعات خود را فقط درباره برخی از حوادث دوران اخیر زندگانی دکتر علی شریعتی — از دوره تحصیل وی در دانشکده ادبیات مشهد تا عزیمت او به فرانسه برای اخذ تخصص و بازگشتش به ایران و تدریس در گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد و بازنشستگی و مسافرت او به اروپا و درگذشتش در انگلستان — برای آگاهی علاقه‌مندان می‌نویسد. ذکر این موضوع لازم است که اساس نگارش قسمت اعظم مطالبی که در صفحات بعد خواهد آمد، مبتنی بر اطلاعات شخصی نویسنده است به عنوان شاهد عینی، زیرا از نظر کار اداری، حداقل در یک دهه، با دکتر شریعتی تماس نزدیک داشته‌ام و نیز از مسموعاتی در این نوشته استفاده کرده‌ام که از افراد ثقة درباره شریعتی شنیده‌ام، و در مواردی نیز البته به «نقل قول» افراد بسنده کرده‌ام. اما پیش از طرح موضوعهای

گوناگون، این مطلب را نیز باید بیفزایم که به طور کلی شخصاً برای پیروان تمام ادیان و مذاهب و فرقه‌های مذهبی احترام قائم چنان که برای کسانی که دکتر شریعتی «رفورمیست» و «مصلح بزرگ» را «مراد» خود می‌دانستند و می‌دانند و خود را «مرید» و «مقلد» وی. البته بدیهی است که از هیچ «مرید»ی نمی‌توان متوقع بود که «مراد» خود و گفته‌ها و نوشته‌ها و اعمال او را به شیوه علمی مورد تحقیق و بررسی قرار دهد. مریدان و مؤمنان به جز حسن در مراد و پیشوای خود چیزی نمی‌بینند و اگر جز این می‌بود، هرگز نه در صف «مریدان» قرار می‌گرفتند و نه در صف «مؤمنان» به یک عقیده مذهبی یا سیاسی. باید پذیرفت که «ایمان داشتن» به کسی یا عقیده‌ای، و حتی جان خود را در راه آن شخص یا عقیده باختن چیزی است، و تحقیق تاریخی و علمی درباره آن شخص یا آن عقیده چیزی دیگر، که مریدان را در طول تاریخ با آن مطلقاً کاری نبوده است.

چنان که اشاره کردم آشنایی من با دکتر شریعتی تنها مربوط به زمانی است که در دانشکده ادبیات و دانشگاه مشهد (فردوسی) به تدریس و خدمات اداری در سطوح مختلف مشغول بودم و لاغیر. من در مهر ماه سال ۱۳۳۹ به عنوان دانشیار زبان و ادبیات فارسی برای تدریس سبک‌شناسی و دستور زبان فارسی و سخن‌سنجی در دانشکده ادبیات مشهد — از طریق دانشگاه تهران — برگزیده شدم و کار خود را در آن مؤسسه آغاز کردم. از مهر ۱۳۳۹ تا خرداد ۱۳۵۸ عضو هیأت علمی دانشگاه مشهد (فردوسی) بودم، و از قضا، همین سالها مقارن بود با بازگشت دکتر شریعتی از فرانسه به ایران و طلوع وی در افق سیاست ایران و سرانجام مرگ نابهنگام او در لندن. ناگفته نگذارم که من پیش از رفتن به مشهد مدت شش سال دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان البرز تهران بودم و یک سال مأمور خدمت در کمیسیون ملی یونسکو در تهران و سپس سه سال مأمور خدمت در دانشکده فنی آبادان (A.I.T.) با عنوان استادیار و دانشیار و رئیس بخش زبان فارسی آن دانشکده. چنان که از مهر ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۵۸ نیز که در ایران بودم به عنوان مأمور دانشگاه فردوسی در فرهنگستان ادب و هنر ایران به عنوان نایب‌رئیس آن مؤسسه خدمت می‌کردم.

پیش از آن که دکتر شریعتی از پاریس به ایران بازگردد و داوطلب استادیاری تاریخ در دانشکده ادبیات مشهد شود، او را ندیده بودم و نمی‌شناختم و مطلبی نیز درباره شخص او نشنیده بودم. تنها از یکی از دوستانم، دکتر احمدعلی رجائی بخارایی مطالبی

درباره شیخ محمد تقی شریعتی، پدر دکتر شریعتی، شنیده بودم که در مشهد معلم عربی بوده است و به تأسیس کانون نشر حقایق اسلامی پرداخته بوده و به فعالیت‌های مذهبی و سیاسی — به خصوص در دوران دکتر مصدق — مشغول بوده است. وقتی دکتر شریعتی از پاریس به ایران بازگشت، در دانشکده ادبیات مشهد، از کسانی که با وی سابقه آشنایی داشتند، جسته گریخته مطالبی می‌شنیدم؛ درباره این که او و همسرش (پوران شریعت رضوی) هر دو فارغ‌التحصیل اولین دوره رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات مشهد در سال ۱۳۳۷ بوده‌اند و چون علی شریعتی شاگرد رتبه اول شده بوده است با استفاده از بورس تحصیلی از طرف دولت ایران برای تکمیل تحصیلات خود به فرانسه اعزام گردیده است. همسرش نیز در این سفر با وی همراه بوده و هر دو از دانشگاه پاریس به‌اخذ درجه «دکتری دانشگاهی» نائل آمده‌اند، شریعتی در رشته تاریخ و همسرش در رشته ادبیات فارسی. و چون شریعتی در دوران تحصیل در پاریس به فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پرداخته است، پس از ورود به ایران، در مرز توقیف شده و مدتی نیز در تهران زندانی بوده است. پس از رهایی از زندان، چون در مشهد سابقه معلمی داشته، در همین شهر، در یکی دو دبیرستان و یا یکی از ادارات آموزش و پرورش خراسان به خدمت مشغول گردیده است. در همین ایام در شهر مشهد و اداره آموزش و پرورش مشهد و دانشکده ادبیات مشهد این موضوع نیز بر سر زبانها افتاده بود که این زوج هر دو به زودی برای تدریس با عنوان استادیاری به دانشکده ادبیات مشهد خواهند آمد.

چنان‌که پیش از این نوشتیم من در دوران تماس با دکتر شریعتی در مشهد به جز تدریس به کارهای اداری مختلفی در دانشکده ادبیات و دانشگاه فردوسی (مشهد) اشتغال داشتم. چه پس از شش هفت ماه تدریس در دانشکده ادبیات، چون معاون دانشکده به تهران منتقل گردیده بود به پیشنهاد دکتر علی‌اکبر فیاض رئیس دانشکده ادبیات به معاونت دانشکده برگزیده شدم. دکتر فیاض استاد تاریخ اسلام در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بود و در سال ۱۳۳۴ مأمور تأسیس دانشکده ادبیات در مشهد شده بود و این مهم را با کاردانی و زیرکی بسیار در شهر مذهبی مشهد به انجام رسانیده بود. زیرا در آن سالها تأسیس دانشکده‌ای که در آن دختر و پسر در یک کلاس و در کنار یکدیگر با هم بنشینند و درس بخوانند و معلمان خارجی زن و مرد غیرمسلمان نیز در آن تدریس کنند و زبان خارجی هم در آن دانشکده تدریس شود، لاقلاً از نظر برخی از شریعتمداران شهر مشهد امری در خور اغماض نبود. منتها دکتر فیاض که خود اهل مشهد بود و از خانواده‌های سرشناس آن شهر، و دارای تحصیلات قدیمه، توانست با

کاردانی میخ دانشکده ادبیات مشهد را در جوار بارگاه هشتمین امام شیعیان محکم به زمین بکوبد. شنیدم وقتی برخی از اهل منبر و مؤمنان به دسته بندی‌هایی علیه دانشکده ادبیات در مشهد پرداخته بودند، دکتر فیاض به آنان پیغام داده بود که دولت با صدور حکمی، مرا مأمور تأسیس این دانشکده کرده است، شما بروید تهران و حکمی بگیرید که در این دانشکده را ببندم و به تهران برگردم. اگر این کار را بکنید، فوری دانشکده را تعطیل خواهم کرد، چون محل کار من در دانشگاه تهران است. این جواب، حضرات را ساکت کرده بود و دیگر مزاحمتی برای دانشکده و دکتر فیاض و جانشینان وی از این بابت فراهم نساختند. دکتر فیاض تا سال ۱۳۴۲ ریاست دانشکده را به عهده داشت و در این سال به کار سابق خود در دانشگاه تهران بازگشت، زیرا به قول معروف آبش با رئیس جدید دانشگاه مشهد دکتر ضیاءالدین اسمعیل بیگی، (که پس از دکتر سامی راد مؤسس و رئیس دانشگاه مشهد به ریاست این دانشگاه منصوب شده بود) به یک جوی نمی‌رفت. رئیس جدید دانشگاه، دکتر احمدعلی رجایی بخارایی استاد دانشکده ادبیات مشهد را به ریاست دانشکده ادبیات منصوب کرد، ظاهراً با علم به این که روابط دکتر سامی راد و دکتر فیاض با وی تیره بوده است. پس از این انتصاب، من که دانشیار بودم از معاونت دانشکده ادبیات استعفا دادم و طی نامه‌ای خطاب به رئیس جدید دانشکده — که از دوستان نزدیک من در دوران تحصیل در دانشگاه تهران و پس از آن بود — نوشتم چون به شیوه مدیریت شخص دکتر فیاض اعتقاد کامل داشته‌ام، علی‌رغم شخص شما که با ایشان موافقتی نداشته‌اید، از معاونت دانشکده استعفا می‌دهم. دکتر رجائی طی نامه‌ای محبت آمیز از من خواست که به کار خود ادامه بدهم تا به قول وی دانشکده همچنان «از خدمات من برخوردار گردد». این تقاضا را پذیرفتم، ولی پس از یک سال ناچار شدم که به سبب اختلاف سلیقه اداری معاونت دانشکده را رها کنم. در زمان ریاست دکتر رجائی بود که دکتر شریعتی و همسرش هر دو به ترتیب داوطلب استادیاری در دو رشته تاریخ و زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات مشهد شدند، و من از این پس به عنوان کسی که در دانشکده ادبیات مشهد مسؤلیتی اداری نیز بر عهده داشتم، به طور مستقیم در جریان استخدام دکتر شریعتی قرار گرفتم تا مراحل بعدی کار او، در سالهای بعد و در سمتهای دیگر دانشگاهی.

اینک اطلاعات خود را درباره دکتر علی شریعتی، تنها در چند مورد زیرین در کمال اختصار به رشته تحریر در می‌آورم، زیرا درباره این موضوعها تاکنون حقیقت یا تمام حقیقت گفته و نوشته نشده است:

- ۱ - چگونه علی مزینانی شریعتی از مشهد برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت ،
 - ۲ - شریعتی در فرانسه در چه رشته‌ای به تحصیل پرداخت و در چه رشته‌ای درجه دکتری گرفت ،
 - ۳ - چگونه دکتر شریعتی به استادیاری رشته تاریخ در دانشکده ادبیات مشهد برگزیده شد ،
 - ۴ - دکتر شریعتی در مقام استادیاری تاریخ در دانشکده ادبیات مشهد ،
 - ۵ - دکتر شریعتی در وزارت علوم و آموزش عالی و سخنرانیهایی او در حسینیه ارشاد، تهران،
 - ۶ - بازنشستگی دکتر شریعتی ، و
 - ۷ - درگذشت دکتر شریعتی .
- ولی مرا درباره آراء مذهبی و سیاسی او — به جز اشاراتی کوتاه که در پایان این مقاله کرده‌ام و به موضوع اصلی این مقاله مربوط است کاری نیست — چون در این گونه موضوعها به قول ابوالفضل بیهقی پیاده‌ام.

۱ - چگونه علی مزینانی شریعتی از مشهد برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت؟

شریعتی دیپلمه دانشسرای مقدماتی مشهد به تدریس در این شهر مشغول بود که دانشکده ادبیات در سال ۱۳۳۴ در مشهد افتتاح گردید، و او توانست ضمن تدریس در مدارس به تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی این دانشکده بپردازد. آن موقع دوره لیسانس در دانشگاههای ایران سه سال بود و دانشجوی رتبه اول هر رشته برای ادامه تحصیل به خارج اعزام می‌گردید. شاگرد رتبه اولی که از این امتیاز استفاده می‌کرد می‌بایست در دوره تحصیل خود نه مردود شده باشد و نه در درسی تجدیدی. و شریعتی حائز این دو شرط بود. البته رتبه اول شدنش، مرهون لطف خاص سید احمد خراسانی یکی از معلمان دانشکده بود، که در امتحان یکی از درسها، به احتمال قوی درس عربی، تمام شاگردان همدوره شریعتی را با دادن نمره کمتر از حد نصاب قبولی، تجدیدی کرد و تنها به شریعتی نمره قبولی داد. با این کار روشن شده بود که شریعتی شاگرد رتبه اول خواهد شد و به فرنگ اعزام خواهد گردید. یکی دو تن از دست‌اندرکاران دانشکده ادبیات، در همان موقع به خراسانی یادآوری کرده بودند که این کار شما موجب تضییع حق فلان دانشجو خواهد شد که معدلش از همه بیشتر است و تا به حال هم تجدیدی نداشته... اینک شما او را تجدیدی کرده‌اید. خراسانی به آنان پاسخی می‌دهد به این

مفصومون که من آینده شریعتی را خوب می بینم، می خواهم برود اروپا و با دست پر برگردد.

سید احمد خراسانی، مرد عجیب قابل مطالعه‌ای بود. تحصیلات طلبگی نسبتاً مفصلی داشت. اهل مباحثه‌های تند بود، و همو بود که از جمله بر سعدی ایراد گرفته بود که چرا گفته است «پسران وزیر ناقص عقل / به گدایی به‌روستا رفتند» (به‌جای: پسران ناقص عقل وزیر). مدتی طرفدار کسروی بود. در اوج نهضت طرفداری از صلح و تشکیل «جمعیت هواداران صلح» به‌طور غیر مستقیم از طرف حزب توده ایران، به آن جمعیت پیوست، و اگر اشتباه نکنم سفری هم به چین کمونیست کرد و مقاله یا مقالاتی هم درباره سفرش در روزنامه مصلحت، ارگان آن جمعیت نوشت، او به‌طور کلی می‌کوشید تا با طرفداری از کسروی و صلح جهانی و امثال آن نشان بدهد که دیگر طلبه‌ای کهنسال نیست بلکه همگام با جوانان و آراء جدید زندگی می‌کند. آیا سید احمد خراسانی واقعاً و از سر اعتقاد به نهضت صلح پیوسته بود! وی در تدریس هم سلیقه و شیوه‌ای خاص داشت چنان که فی‌المثل در طول یک سال تحصیلی به جای آن که یک دوره کامل «دستور زبان فارسی» را، بر طبق برنامه تفصیلی به دانشجویان درس بدهد، تنها به بحث درباره «که موصول» یا «ضمیر مشترک» پرداخته بود. او می‌خواست با کارهایی که می‌کند پیوسته مطرح باشد. با توجه به این مطالب، گمان من آن است که علی شریعتی مطلقاً در جریان تصمیم استاد خراسانی نبوده است و این کار را نیز باید از جمله ابتکارات! شخص خراسانی دانست.

بدین ترتیب شریعتی پس از رفع مشکلاتی که با وزارت آموزش و پرورش وقت داشت در سال ۱۳۳۸ برای ادامه تحصیل و با گرفتن ماهی چهل لیره از طرف دولت به فرانسه رفت.^۲ ولی متأسفانه دانشگاه مشهد و دیگر تشکیلات دولتی مسیر آینده بورسیه خود را تعیین نکردند که چه باید بخواند. اگر حسابی در کار بود، شاگرد رتبه اول رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد را بایست برای گرفتن درجه فوق‌لیسانس و دکتری در این رشته به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می‌فرستادند، البته با دادن کمک مالی، تا از دانشگاه تهران درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی بگیرد. نه این که لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات مشهد را تنها برای اخذ درجه «دکتری» (در چه رشته‌ای؟) به خارجه بفرستند. البته این شیوه غلط سالها در کشور ما ادامه داشت.

۲ - شریعتی در فرانسه در چه رشته‌ای به تحصیل پرداخت و در چه رشته‌ای درجه

دکتری گرفت؟

در کشور فرانسه در دوره مورد بحث ما در اکثر رشته‌های تحصیلی و از جمله رشته‌های زبان و علوم انسانی دو گونه درجه دکتری به دانشجویان می‌دادند، یکی درجه دکتری دولتی و دیگری درجه دکتری دانشگاهی (Doctorat d'Université). از ایرانیان بسیار به ندرت کسی مانند دکتر غلامحسین صدیقی در یکی از رشته‌های علوم انسانی به اخذ درجه دکتری دولتی از کشور فرانسه نائل آمده است. زیرا ثبت نام در این دوره تحصیلی، از نظر علمی، نیاز به مقدماتی دارد که اکثر خارجیان فاقد آن هستند. درجه دکتری دانشگاهی در خاک فرانسه مطلقاً ارزش علمی و استخدامی نداشت. و به طوری که می‌گفتند داوطلبان اخذ درجه دکتری دانشگاهی حتی ملزم به انتخاب درس یا درس‌هایی و شرکت در کلاس یا کلاس‌هایی و توفیق در امتحان یا امتحاناتی هم نبودند. تنها با ارائه مدرک لیسانس خود، برای اخذ دکتری دانشگاهی در رشته مورد علاقه خود ثبت نام می‌کردند. و حتی ضرورت نداشت که رشته دکتری دنباله رشته تحصیلی لیسانس ایشان باشد. دانشجویان تنها می‌بایست چند بار — طی مدتی که حداقل آن را دانشگاه تعیین کرده بود — ثبت نام می‌کرد. و پس از ثبت نام اول، استادی را برای راهنمایی رساله‌ای که در نظر داشت بنویسد، انتخاب می‌نمود و پس از کسب موافقت او و به راهنمایی وی به نوشتن رساله دکتری خود می‌پرداخت و هنگامی که دفعات ثبت نامش کامل می‌گردید و رساله‌اش نیز آماده شده بود، با موافقت استاد، جلسه‌ای برای دفاع از رساله او تشکیل می‌شد، و در صورت توفیق — که عموماً کار با موفقیت داوطلب انجام می‌شد — به دانشجوی درجه دکتری دانشگاهی داده می‌شد. می‌گفتند این درجه دکتری در درجه اول برای مستعمرات فرانسه مثل تونس و مراکش و الجزایر برنامه‌ریزی شده بوده است، و در ضمن برخی از کشورها هم — مثل ایران — آن را به عنوان درجه «دکتری» می‌پذیرفتند. چنان که کشورهایی هم بودند که درجه دکتری دانشگاهی فرانسه را به رسمیت نمی‌شناختند، همان طوری که دانشگاه مشهد (فردوسی) نیز از چند سال پیش از انقلاب اسلامی، دیگر کسی را با این درجه استخدام نکرد، و بدین سبب به شدت مورد حمله دارندگان درجه دکتری دانشگاهی قرار گرفت، ولی سنگر را رها نساخت. اما ذکر یک موضوع در این جا لازم است که در بین هموطنان ما افراد فاضلی نیز بودند که خودشان اهل کار و درس خواندن و دود چراغ خوردن بودند. پس، وقتی برای اخذ درجه دکتری دانشگاهی ثبت نام می‌کردند موضوع مهم قابل تحقیق را با استادی سرشناس و سختگیر انتخاب می‌نمودند و با صرف چند سال وقت، رساله قابل توجهی ارائه می‌دادند.

چه تا پیش از آن که گروهی از هموطنان ما در ده سال آخر رژیم پیشین با درجهٔ دکتری (Ph.D.) از امریکا به ایران وارد شوند و به خدمت در دانشگاهها بپردازند، اکثریت قریب به اتفاق معلمان دانشگاههای ما در دانشکده‌های ادبیات و علوم و... درجهٔ دکتری دانشگاهی از فرانسه داشتند و در بین آنان البته افراد فاضل سرشناس کم نبودند، چنان که همهٔ دارندگان درجهٔ Ph.D. هم — بی‌استثناء — تحصیلات درخشانی نداشتند.

با توجه به این سابقه، علی‌مزیانی شریعتی لیسانسیهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ ادبیات مشهد با استفاده از بورس دولت ایران برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت. حقیقت آن است که او از اول هدفی دیگر داشت. و مسألهٔ درجهٔ دکتری معتبر در رشتهٔ تحصیلی خاص برایش مطرح نبود، به‌همین جهت او در موضوعهای مورد علاقه‌اش: جامعه‌شناسی، تاریخ، فلسفه، اسلام‌شناسی، ادیان تطبیقی، و در کلاس و جلسات بحث استادانی مانند: Jacques Berque, George Gurvitch, Louis Massignon و... به‌طور مستمع آزاد شرکت می‌جست و با کسانی چون Franz Fanon نیز مکاتبه داشت و از آثار Schwartz, Albert Camus, Bergson, Jean Cocteau, Sartre و Alexis Carrel استفاده می‌کرد.^۳ او در کنار این کلاسها و مطالعات، به‌فعالیت‌های سیاسی علنی به‌طرفداری از دکتر محمد مصدق و نیز مبارزان الجزایری برای استقلال کشورشان نیز می‌پرداخت. وی به‌کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که با جبههٔ ملی همکاری داشت ملحق گردید و با نهضت آزادی ایران مهندس بازرگان همکاری داشت. پس از تشکیل اولین کنگرهٔ جبههٔ ملی در اروپا، در شهر ویسبادن، آلمان، شریعتی «ادیتور» روزنامهٔ ایران آزاد ارگان آن جبهه شد و بیشتر سرمقالات و نیز بخش «رویدادها و بینشها» را در آن روزنامه خود وی می‌نوشت، و در نشریات دیگر نیز مقاله‌هایی با امضای مستعار (از جمله «شمع») منتشر می‌ساخت.^۴ شریعتی در آن زمان حتی به اقدام مسلحانه برای واژگون ساختن شاه نیز معتقد بود و در نامه‌ای به ابراهیم یزدی در امریکا این امر را پیشنهاد کرده بود.^۵ وی در واقعهٔ خرداد ۱۳۴۲ که آیت‌الله خمینی به‌عنوان چهرهٔ سرشناس مذهبی مخالف شاه معرفی شد، این جنبش را تأیید کرد. و بنا به روایتی مقاله‌ای نوشت با عنوان «مصدق رهبر سیاسی، خمینی رهبر مذهبی». ولی هیأت اجرایی جبههٔ ملی در خارج از ایران، مقیم لوزان، با چاپ آن در روزنامهٔ مخالفت کرد با این استدلال که مصدق تنها رهبر جنبش ملی‌ست، و در نتیجهٔ سرمقالهٔ ایران آزاد در ژوئن ۱۹۶۳، بی‌«عنوان» و بی‌آن که نامی از خمینی در آن برده شده باشد چاپ شد.^۶ در این باب برخی از فعالان سیاسی آن روزگار در اروپا معتقدند که شریعتی

با تظاهر به طرفداری از دکتر مصدق، از جمله افراد موثری بود که انشعابی در جبهه ملی به وجود آورد و جانب مذهب را گرفت!

موضوع بسیار مهم در زندگی شریعتی آن است که او از همان هنگام اقامت در فرانسه، و شاید پیش از آن، دقیقاً به این موضوع اساسی توجه داشته است که پس از بازگشت به ایران — برای طرح آراء و عقایدش — مخاطبان خود را باید در بین دانشجویان دانشگاهها پیدا کند و برای وصول بدین هدف راهی جز این وجود ندارد که به هر ترتیب شده است با در دست داشتن «درجه دکتری» به ایران بازگردد. پس در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳ م.) از رساله دکتری دانشگاهی خود دفاع کرد، و در شهریور ۱۳۴۳ به ایران بازگشت.

شما فکر می‌کنید دکتر شریعتی لیسانسیه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد، در چه رشته‌ای در پاریس، درجه دکتری گرفته است. لابد بر اساس آنچه تا به حال نوشته‌ام، خواهید گفت روشن است در رشته «تاریخ». ولی کار به این سادگی نیست. از همان هنگامی که وی از فرانسه به ایران بازگشت و موضوع استادیاریش در دانشکده مطرح شد، گرچه خود او جز مدرکی که تسلیم دانشکده کرده بود، چیزی نمی‌گفت و ادعایی نمی‌کرد، ولی یاران و مریدانش همواره از درجه دکتری دولتی او در جامعه‌شناسی، دکتری جامعه‌شناسی، دکتری تاریخ ادیان و مذاهب و... از دانشگاه پاریس سخن می‌گفتند، بی آن که از موضوع رساله دکتری او سخنی به میان بیاورند. تنها در شهر مشهد و ایران نبود که درباره درجه تحصیلی او این حرفها را می‌زدند، در خارج از ایران هم، در کتابهایی که درباره او می‌نوشتند و یا در ترجمه آثارش به زبان انگلیسی، او را دارای درجه دکتری در رشته‌های زیرین معرفی می‌کردند:

دکتر فتح‌الله مرجانی، دکتر شریعتی را دارای درجه دکتری در جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان معرفی کرده است،^۶ دکتر علی الف. بهزادینیا و نجلادینی از دکتر شریعتی با درجات دکتری جامعه‌شناسی و تاریخ اسلام یاد کرده‌اند،^۷ جمعی از دوستان دکتر علی شریعتی نیز در یادنامه وی نوشته‌اند او در فرانسه در دو رشته تاریخ و جامعه‌شناسی به تحصیل پرداخت و درجه دکتری گرفت،^۸ چنان که محمدتقی شریعتی، پدر وی، نیز نوشته است دکتر شریعتی «دو دکتری در رشته‌های تاریخ اسلام و جامعه‌شناسی اسلامی» گرفت،^۹ و یا بی آن که به درجات علمی وی صریحاً اشاره‌ای بشود از او با چنین عباراتی یاد شده است که «مرحوم شریعتی متفکر بود، مورخ بود، جامعه‌شناس بود، دین‌شناس بود...» یا «دکتر شریعتی به دلیل این که جامعه‌شناس بود، در دین هم جامعه‌شناسانه

نظر می‌کرد و به دلیل این که مورخ بود، در دین مورخانه نظر می‌کرد»^{۱۱}.

ولی حقیقت چیزی جز اینهاست. رساله دکتری دانشگاهی دکتر شریعتی «ترجمه خلاصه یک فصل از نسخه خطی کتاب فارسی فضائل بلخ به زبان فرانسه» بود. فضائل بلخ کتابی است که چند سال پیش از انقلاب اسلامی متن کامل آن به تصحیح عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسید. این کتاب، یک متن سنگین فلسفی یا ادبی نیست که ترجمه آن کار هر کسی نباشد، بلکه متن بسیار ساده‌ای است در شرح احوال بزرگان شهر بلخ که مؤلف، درباره هر یک از آنان حداکثر چند صفحه‌ای نوشته است از فقیه و محدث و... ژیلبر لازار استاد راهنمای شریعتی در تألیف و تدوین این رساله دکتری بوده است. یک بار دیگر تأکید می‌کنم که دکتر شریعتی‌ای که من طی ده سال آشنایی با وی او را شناختم مطلقاً در بند این نبوده است که رساله‌ای بنویسد و سالها وقت خود را صرف این کار کند ما اگر می‌خواست به نظر من می‌توانست از آنچه در چپته داشت و با آنچه لااقل از پدر خود آموخته بود رساله‌ای برای دفاع عرضه کند به مراتب بهتر از این رساله که در حقیقت «رساله» هم نیست. ولی چنان که نوشتم او هدفی دیگر داشت.

بد نیست برای آگاهی خوانندگان این موضوع را نیز ذکر کنم که ما در مشهد و در دوره لیسانس رشته‌های مختلف سالها بود که «ترجمه» را از عربی یا فرانسه و انگلیسی به زبان فارسی به عنوان رساله دوره لیسانس هم نمی‌پذیرفتیم، چون متوجه شده بودیم که بعضی از دانشجویان رند رساله خود را که مثلاً ترجمه بخشی از کتابی عربی بود به طلاب مدارس قدیمی مشهد می‌دادند با پنجاه تومانی، و حضرات آن را برایشان ترجمه می‌کردند و دانشجویان هم آن را به‌خورد استاد نیکفلس بزرگوار خود ابوالقاسم حبیب‌اللهی (نوید) می‌دادند و لیسانس می‌شدند. چون نمی‌توانستیم برای این گونه ترجمه‌ها حدودی تعیین کنیم، ناچار دانشکده هیچ ترجمه‌ای را به عنوان رساله دوره لیسانس نپذیرفت. اینک چنان دانشکده‌ای با داوطلب استادیاری‌ای مواجه شده بود که رساله دکتریش از دانشگاه دهان پُر کن پاریس، فقط ترجمه یک فصل از یک متن فارسی بود به زبان فرانسه، آن هم نه ترجمه لفظ به لفظ، بلکه ترجمه خلاصه مطالب آن فصل به زبان فرانسه. وقتی به شرحی که خواهد آمد به هر حال دکتر شریعتی را به استادیاری رشته تاریخ دانشکده ادبیات مشهد برگزیدند، که با توجه به مدارک تحصیلی او موجب تعجب خبرگان شد، نامه‌ای «محرمانه» از دانشکده ادبیات مشهد به دانشگاه پاریس نوشته شد درباره سوابق تحصیلی شریعتی — و این، البته سنتی است جاری در دانشگاهها

— جوابی که از دانشگاه پاریس آمد، اگر اشتباه نکنم فتوکپی دو برگ بود به خط اعضای ژوری دفاع رساله دکتری شریعتی، و خلاصه آن این بود که این رساله قابل قبول نیست (در حالی که دانشگاه پاریس تا آن زمان رسالات بی‌سر و ته بسیاری را برای درجه دکتری دانشگاهی پذیرفته بود)، ولی چون نویسنده رساله با بورس دولت ایران مشغول تحصیل است و امکان تمدید بورس نیز برایش وجود ندارد، رساله را می‌پذیریم! آن هم با پایین‌ترین درجه، یعنی Passable. نکته مهم آن است که دکتری دانشگاهی دکتر شریعتی در «تاریخ» (history) هم نبود، بلکه دانشگاه پاریس، او را دکتر در رشته Hagiology شناخته بود که چیزی می‌شود معادل شرح حال (بیوگرافی) قدسین. ولی اداره ارزش‌یابی مدارک تحصیلی خارجی وزارت آموزش و پرورش بر طبق چه ضابطه‌ای این کلمه را به مطلق «تاریخ» ترجمه و دکتر شریعتی را دارای درجه دکتری دانشگاهی در رشته تاریخ معرفی کرده بود، خدا دانا است. به استناد همین ترجمه نادرست، دکتر شریعتی توانست داوطلب استادیاری رشته تاریخ شود، و به شرحی که بعداً خواهد آمد به استادیاری تاریخ — نه تاریخ اسلام — دانشکده ادبیات مشهد برگزیده شد.

من یک نسخه از رساله دکتری دانشگاهی دکتر شریعتی را در اختیار داشتم. در سمت راست رساله متن فارسی یک فصل از کتاب فضائل بلخ ماشین شده بود و شریعتی در زیر برخی از صفحات آن، درباره ضبط بعضی از کلمات اظهار نظر کرده بود، و در سمت چپ رساله، ترجمه خلاصه متن فارسی آن فصل قرار داشت به زبان فرانسه، و در مجموع از یک صد و بیست سی صفحه ماشین شده تجاوز نمی‌کرد. دریغ که این نسخه نیز به همراه همه کتابهایم، در آغاز انقلاب اسلامی ایران، به کمیته اسلامی نازی آباد، تهران برده شد و دیگر به دستم نرسید. خدا کند آنها را به کتابخانه‌ای سپرده باشند نه به آتش یا به کارخانه مقواسازی یا به زباله‌دانی!

این بود حاصل بورس چهارساله دولت ایران به شاگرد اول رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات مشهد تا تحصیل خود را آن چنان که شخصاً مایل بود در فرانسه ادامه دهد. بورس تحصیلی در آن اوقات چهل لیره در ماه بود، اگر دکتر شریعتی از کمی این مبلغ شکایت می‌کند دلیلش چیزی جز آن نیست که او می‌خواسته است با این مبلغ، هزینه ۵ نفر را در ماه تأمین کند:

خوشبختانه، نه من و نه تو، هیچ کدام نه به دلیل بی‌استعدادی و نه خرپولی، در میان این گروه بر نخورده‌ایم، من سالها، با جهل لیره، پول اول

شاگردی، با پنج نفر در پاریس زندگی کردم، آن‌چنان که خانه‌ام هنوز یادگار عبرت دانشجویان است و توهم بچه منی ۳۰۰

در این سفر، همسر دکتر شریعتی و دو فرزند خردسال وی، (احسان و یک دختر) با او بودند ولی از نام و نشان شخص پنجم اطلاعی ندارم. آیا در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳ ممکن بوده است در پاریس پنج نفر در ماه با چهل لیره زندگی کنند؟ دانشجویان ایرانی که در آن سالها در پاریس تحصیل می‌کردند می‌توانند به این سؤال جواب بدهند.

۳ - چگونه دکتر شریعتی به استادداری رشته تاریخ در دانشکده ادبیات مشهد برگزیده شد؟

حامد الگار استاد دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، در مقدمه‌ای بر ترجمه سخنرانیهای دکتر شریعتی با عنوان *On the Sociology of Islam*، پس از نقل عبارتی از روزنامه کیهان، روزنامه نیمه‌رسمی ایران، به این مضمون که «شریعتی پس از بازگشت به ایران به استادی دانشگاه مشهد منصوب گردید» نوشته است:

علی‌رغم این اظهارنظر شریعتی در سال ۱۹۶۴ که به ایران بازگشت، زندانی شد و پس از رهایی از زندان، مجبور شد چند سال در دبیرستانهای مختلف — که پیش از عزیمت به اروپا — نیز در آنها کار می‌کرد، — به تدریس مشغول شود. پس از چند سال بی‌آن که خود او در پی به‌دست آوردن کاری باشد — به تصادف یا به اشتباه — به استادی دانشگاه مشهد منصوب گردید. و چون دانشجویان از وی استقبال کردند دانشگاه مشهد را خوش نیامد. چه شریعتی شیوه تدریس آزاد را ترجیح می‌داد که دانشگاه آن را بر نمی‌تافت و بدین جهت به زودی به افتخار بازنشستگی اجباری نائل آمد... این بازنشستگی به او این فرصت را داد که به فعالیت تازه‌ای بپردازد... که به زندانی شدن وی به مدت پانصد روز — بی‌محاکمه — منجر گردید و سرانجام در تبعید و غربت به شهادت رسید...^{۱۴} (تاکید از نویسنده این سطور است).

کسانی که درباره شریعتی و خدمت او در دانشگاه مشهد مطالبی نوشته‌اند کم و بیش همین موضوعهایی را که به قلم استاد سرشناس دانشگاه کالیفرنیا در برکلی آمده است نقل کرده‌اند، بعضی نیز نوشته‌اند که شریعتی پیش از شروع به کار در دانشکده ادبیات مشهد، برای دانشجویان دانشکده‌های مختلف آن دانشگاه سخنرانی می‌کرد و محبوبیت

وی در بین دانشجویان، دانشگاه را مجبور ساخت که وی را استخدام کند.^{۱۵} یا این که در سپتامبر ۱۹۶۷ پست تدریس تاریخ اسلام در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد به شریعتی پیشنهاد گردید.^{۱۶} ولی آنچه را که من به‌عنوان شاهد عینی و عضو مسوول اداری دانشکده ادبیات مشهد در آن سالها ناظر آن بوده‌ام چیزی دیگر است که ذیلاً از نظر شما می‌گذرانم.

پیش از این نوشتم دکتر شریعتی لیسانسیه دوره اول رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات مشهد که با بورس دولتی مربوط به شاگردان رتبه اول دانشگاهها به فرانسه اعزام گردیده بود، با در دست داشتن درجه دکتری دانشگاهی در رشته «تاریخ»، با همسرش به ایران بازگشت و هر دو به ترتیب داوطلب استادیاری «تاریخ» و «زبان و ادبیات فارسی» در دانشکده ادبیات مشهد شدند.

در آن سالها چون اکثر کسانی که در دانشگاههای ایران تدریس می‌کردند، دارای درجه دکتری دانشگاهی از فرانسه بودند، در زمان ریاست دکتر فیاض در دانشکده ادبیات مشهد، برای استخدام دارندگان درجه دکتری «دانشگاهی» مقرراتی به تصویب شورای دانشکده رسانیده بودیم (البته از نظر مقررات، ما به سبب کمی تعداد استاد و دانشیار در آن زمان، شورای رسمی دانشکده نداشتیم. ولی بر اساس این مصوبه، تنها مدارک افراد حائز شرایط را، برای انجام امتحانات سه گانه کتبی، شفاهی و تدریس عملی به دانشگاه تهران می‌فرستادیم). بر اساس این مصوبه کسانی می‌توانستند در امتحان دانشیاری یا استادیاری دانشکده ادبیات مشهد شرکت کنند که دارای شرایط زیر باشند:

۱ - درجه دکتری «دانشگاهی» ایشان در همان رشته تحصیلی دوره لیسانس ایشان باشد (با دکتری دانشگاهی در رشته تاریخ، و لیسانس در رشته تاریخ یا تاریخ و جغرافیا).

۲ - داوطلبان هر یک از رشته‌های زبانهای انگلیسی و فرانسه - علاوه بر وحدت رشته تحصیلی دوره لیسانس و دکتری - باید درجه دکتری خود را از دانشگاه کشوری گرفته باشند که آن زبان، زبان رسمی آن کشور است (دکتری زبان انگلیسی از یک کشور انگلیسی زبان، نه از کشور ترکیه یا مصر).

۳ - داوطلبان دانشیاری یا استادیاری رشته زبان و ادبیات فارسی باید درجات فوق لیسانس و دکتری دولتی خود را در رشته «زبان و ادبیات فارسی» از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گرفته باشند (نه درجه دکتری مخصوص دانشجویان خارجی دانشگاه تهران را).^{۱۷}

دانشکده ادبیات، فقط مدارک داوطلبانی را که حائز شرایط فوق بودند از طریق دانشگاه مشهد و اداره کل تعلیمات عالی وزارت آموزش و پرورش به رشته مربوط در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می‌فرستاد تا بخش آموزشی مربوط در دانشگاه تهران از داوطلب یا داوطلبان امتحان به عمل بیاورد. فردی که در امتحان توفیق حاصل می‌کرد به اداره کل تعلیمات عالی معرفی می‌شد و سپس موضوع از طریق وزارت آموزش و پرورش به دانشگاه و دانشکده ادبیات مشهد ابلاغ می‌گردید. وزارت آموزش و پرورش در این هنگام برای داوطلب از دانشگاه «ردیف حقوقی» نیز می‌خواست تا ابلاغ داوطلب را صادر کند. ناگفته نماند که شیوه کار ما، در زمان ریاست دکتر فیاض در بین دانشکده‌های ادبیات ایران کاملاً استثنائی بود، چه بودند کسانی که دانشکده ادبیات مشهد مدارکشان را برای دانشجویی یا استادیاری کافی تشخیص نمی‌داد ولی ایشان در دانشگاههای دیگر ایران استخدام می‌شدند.

با توجه به آنچه در مقدمه گفته شد، دکتر شریعتی و همسرش تقاضای استادیاری خود را به دانشکده ادبیات مشهد تسلیم کردند. به دکتر رجائی رئیس وقت دانشکده یادآوری کردم بر طبق مصوبه شورای دانشکده که از آن آگاهید و خودتان نیز به آن رای داده‌اید و تا کنون دانشکده بر طبق آن عمل کرده است، دانشکده رأساً باید به هر دو تن جواب بدهد که چون حائز شرایط مصوب شورای دانشکده ادبیات مشهد نیستید، تقاضای شما مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد. زیرا دکتر شریعتی و همسرش هر دو لیسانسیه رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات مشهدند که اولی درجه دکتری دانشگاهی در «تاریخ» از دانشگاه پاریس دریافت کرده است و دیگری درجه دکتری دانشگاهی در ادبیات فارسی از همان دانشگاه، که استخدام هیچ‌یک از آن دو با مصوبه شورای دانشکده ما تطبیق نمی‌کند. دکتر رجائی را که مردی اصولی می‌دانستم، این پیشنهاد اصولی را نپذیرفت و گفت مدارک هر یک را به گروه آموزشی مربوط بفرستیم تا آنها خود جواب بدهند. چرا؟ علتش را هنوز هم نمی‌دانم. من از گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی که مدیریتش با دکتر غلامحسین یوسفی بود اطمینان خاطر داشتم که برخلاف مصوبه شورای دانشکده کاری نمی‌کند، ولی از گروه آموزشی تاریخ بیمناک بودم. پس مدارک استخدامی این دو تن به دو گروه آموزشی مربوط در دانشکده خودمان فرستاده شد. گروه زبان و ادبیات فارسی با حضور دکتر یوسفی و دکتر رجائی و نویسنده این سطور و احتمالاً دکتر مجتهدزاده تشکیل شد و مدارک دکتر پوران شریعت رضوی را بررسی کرد و بر اساس مصوبه شورای دانشکده به اتفاق آراء آن را برای شرکت در

امتحان استادیاری زبان و ادبیات فارسی کافی تشخیص نداد. ولی مدیر گروه تاریخ دکتر حسنگلی مؤیدی — شاید با مذاکره قبلی رئیس دانشکده با وی — مدارک دکتر شریعتی را — با وجود همان مصوبه شورای دانشکده — برای استادیاری تاریخ کافی تشخیص داد و موافقت گروه تاریخ را به دانشکده ابلاغ کرد تا مدارک بر طبق سابقه از طریق دانشگاه مشهد و اداره کل تعلیمات عالی به گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فرستاده شود. صورت‌جلسه‌های هر دو گروه آموزشی را به دانشکده ادبیات تهران فرستادیم. دکتر ذبیح‌الله صفا که ریاست آن دانشکده، و شاید مدیریت گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی را نیز به عهده داشت، رای گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات مشهد را با تجلیل کامل تأیید کرد. ولی کار دکتر شریعتی در گروه تاریخ دانشگاه تهران از لونی دیگر بود. نخست آن که ما، در مشهد نمی‌دانستیم دکتر شریعتی قبلاً برای استخدام در دانشگاه تهران، مدارک خود را به گروه تاریخ آن دانشگاه تسلیم کرده بوده و دانشگاه تهران تقاضای وی را با توجه به درجه لیسانس او در زبان و ادبیات فارسی و دکتری دانشگاهی در رشته «تاریخ» (که به‌راستی دکتری در تاریخ هم نبود) نپذیرفته بوده است. اینک که مدارک وی در دانشکده مشهد برای استادیاری قابل قبول تشخیص داده شده و برای انجام امتحانات سه‌گانه به گروه تاریخ تهران فرستاده شده بود، اعضای گروه آموزشی تاریخ دانشگاه تهران متعجب می‌شوند که چرا «کوسه و ریش پهن» و چرا «یک شهر و دو نرخ»! چرا برای استادیار زبان و ادبیات فارسی آن‌چنان دقت می‌کنند، ولی در مورد تاریخ نه. پس با خود می‌گویند وقتی دانشکده‌ای تا این حد به مدارک علمی معلمان آینده خود بی‌توجه است، ما چرا مانع بشویم. (این موضوع را یکی از استادان فاضل و سرشناس گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات تهران، در همان زمان، به‌طور خصوصی به من اظهار داشت و من نیز نظر خود و مصوبه قبلی شورای دانشکده و رای رئیس وقت دانشکده ادبیات مشهد را برای وی شرح دادم). با این مقدمات، گروه تاریخ دانشگاه تهران موافقت خود را با استادیاری دکتر شریعتی برای رشته تاریخ مشهد به وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد و از آن طریق موضوع به دانشگاه و دانشکده ادبیات مشهد ابلاغ گردید. تلگرافی به امضای دکتر هادی هدایتی وزیر آموزش و پرورش وقت به دانشگاه مشهد رسید و رونوشت آن به دانشکده ادبیات درباره قبولی دکتر شریعتی برای استادیاری تاریخ، با ذکر این موضوع که «ردیف حقوقی» بدهید تا حکم استادیاری وی صادر شود. در این زمان دکتر رجائی به مرخصی مطالعاتی به اروپا رفته بود (از اول مهر ۱۳۴۴ تا پایان شهریور ۱۳۴۵)، و من

به‌عنوان معاون دانشکده کارها را انجام می‌دادم. چون در بودجه محل حقوقی نداشتیم، جواب داده شد محل حقوقی نداریم. معمولاً با صدور این نامه، ابلاغ استادیاری دکتر شریعتی نمی‌بایست صادر می‌شد، ولی وزارت آموزش و پرورش پس از وصول نامه دانشگاه مشهد، حکم استادیاری تاریخ دکتر شریعتی را با استفاده از محل حقوقی او در تهران یا محلی دیگر صادر کرد، و بدین طریق بود که دکتر شریعتی کار خود را در مشهد به‌عنوان استادیار تاریخ شروع نمود.^۸

ممکن است این پرسش به ذهن اهل فن برسد که اگر محل حقوقی نداشتید، چرا دکتر شریعتی را برای امتحان استادیاری به دانشگاه تهران معرفی کردید. جواب آن است که در آن سال برای اولین بار بودجه‌ای برای استخدام یک‌صد تن معلم در دانشگاه‌های شهرستانها از طریق سازمان برنامه، و در بودجه آن سازمان منظور گردیده بود که شش محل آن هم برای دانشکده ادبیات مشهد پیش‌بینی شده بود. کسانی که از این محل استخدام می‌شدند عنوان «معلم طرح» داشتند و تا یک سال حقوقشان به‌توسط سازمان برنامه پرداخت می‌شد و سپس محل حقوقی آنان به دانشگاه یا دانشکده مربوط منتقل می‌گردید. دانشکده ادبیات مشهد قبلاً برای استخدام شش استادیار در بودجه خود (نه طرح سازمان برنامه) حقوق لازم را پیش‌بینی و پیشنهاد کرده بود، ولی سازمان برنامه به استناد طرح استخدام یک‌صد تن معلم مذکور برای دانشگاه‌های شهرستانها از طریق آن سازمان، و پیش‌بینی ۶ محل آن برای دانشکده ما، از تأمین اعتبار پیشنهادی ما، در بودجه دانشکده خودداری کرد. اما شرط استفاده از طرح سازمان برنامه برای استخدام معلم این بود که داوطلب نبایست سابقه خدمت دولتی داشته باشد، و دکتر شریعتی سابقه آموزگاری داشت و ما نتوانستیم از طرح سازمان برنامه برای استخدام او استفاده کنیم. از سوی دیگر آشنایان با مسائل بودجه در سازمانهای دولتی آگاهند که تنها در مواردی بسیار بسیار خاص، اداره‌ای یا وزارتخانه‌ای حاضر می‌شد که «ردیف حقوقی» خود را به سازمانی دیگر منتقل کند یعنی از بودجه خود بکاهد و به بودجه واحدی دیگر بیفزاید. این کار مهم و استثنائی بی‌تقاضای دانشگاه و دانشکده ادبیات مشهد در مورد تأمین محل حقوقی دکتر شریعتی انجام پذیرفت.

۴ - دکتر شریعتی در مقام استادیاری تاریخ در دانشکده ادبیات مشهد

به شرحی که گذشت دکتر شریعتی استادیار تاریخ دانشکده ادبیات مشهد شد. در

گروه آموزشی تاریخ دانشکده چند تن تدریس می‌کردند که هیچ‌گونه تجانسی با هم نداشتند. با آغاز کار دکتر شریعتی، دانشکده با مشکلاتی جدید در این گروه آموزشی روبرو گردید. دکتر شریعتی به راستی مردی بود که نمی‌توانست برطبق «مقررات» و در یک «چارچوب اداری» کار کند، او می‌خواست آزاد باشد و آنچه دل‌تنگش می‌خواهد و آنچه را که به حساب خودش برای دانشجویان و مملکت لازم و مفید می‌داند بگوید، مسأله «تدریس» برای او مطرح نبود. از سوی دیگر او در دوره‌های لیسانس و دکتری «تاریخ» نخوانده بود که بتواند در مقام استادی به دانشجویان تاریخ درس بدهد. شاید به همین سبب بود که وقتی در یکی از کتابهایش نوشت من به دو «ت» اعتقاد ندارم یکی «تاریخ» و دیگری «تقی‌زاده». روزی به او گفتم من درباره سید حسن تقی‌زاده حرفی ندارم، ولی چگونه ممکن است کسی معلم تاریخ باشد و بنویسد که به «تاریخ» اعتقاد ندارد و از دانشجویان خود بخواهد درس تاریخ را جدی بگیرند! و افزودم اگر به راستی به این امر معتقدید، نامه کوتاهی به دانشکده بنویسید در این باب، که با وجود آن که استادیار تمام وقت رشته تاریخ هشتم و فلان مبلغ از این بابت حقوق دریافت می‌دارم، اما چون به «تاریخ» مطلقاً اعتقادی ندارم هم از استادیاری تاریخ استعفا می‌دهم و هم از حقوق خود می‌گذرم تا دانشجویان بدانند به آنچه می‌نویسید به راستی معتقدید. دکتر شریعتی لبخندی زد و جوابی نداد. او به‌طور کلی مردی آرام و متواضع می‌نمود. هرگاه در کارش مشکلی پیش می‌آمد و آن را با وی در میان می‌نهادم، سخنان مرا به دقت گوش می‌کرد و جواب کوتاهی می‌داد، نه از روی اعتراض. بدین جهت اوائل می‌پنداشتم که در روش خود تجدید نظر خواهد کرد، ولی پس از مدتی، این نکته برایم روشن شد که که او یا نمی‌خواهد یا نمی‌تواند شیوه کار خود را تغییر بدهد. در یک مورد نیز همراه تنی چند از استادیارانی که درجه دکتری دانشگاهی داشتند، وارد مبارزه جدی با دانشگاه و دانشکده شد، و آن هنگامی بود که هیأت ممیزه دانشگاه با تصویب آیین‌نامه‌ای، ارتقاء دارندگان دکتری دانشگاهی را به مقام دانشیاری موقوف به اخذ مدرک علمی معتبری کرد. این مقررات ظاهراً تا انقلاب اسلامی به قوت خود باقی بود، ولی در طلیعه انقلاب با انتخاب یکی از استادیاران دانشگاه، با مدارک تحصیلی نظیر دکتر شریعتی، به معاونت آموزشی و پژوهشی دانشگاه که ریاست هیأت ممیزه را نیز به‌عهده داشت، معلوم گردید سیاست علمی دانشگاه به کلی تغییر کرده است.

ناگفته نگذارم که روابط من و دکتر شریعتی متقابلاً محترمانه بود، و به‌همین سبب بود که وی چند جلد از کتابهایش را نیز از راه لطف به من هدیه کرد. یکی از

آنها کتاب نقد و ادب تألیف دکتر مندور است که وی به فارسی ترجمه کرده، و در همان صفحه اول کتاب، این عبارت را برایم نوشته است: «به کتابخانه حضرت استاد متینی تقدیم می‌کنم. با این امید که از نظرهای صائبشان در این راه که خود سالک توانا و رهشناس و صاحب‌نظر آند برخوردار گردم. ارادتمند علی شریعتی ۴۷/۲/۲»، و دیگری نسخه‌ای از چاپ اول کتاب اسلام شناسی ست که در تاریخ ۱۱/۱۰/۴۷ از اداره کل فرهنگ و هنر خراسان اجازه نشر یافته است. این کتاب نیز با این عبارت محبت آمیز به نویسنده این سطور اهدا گردیده است: «به حضرت استاد دکتر متینی، ریاست محترم دانشکده ادبیات تقدیم می‌شود. علی شریعتی».

مشکل دکتر شریعتی با دانشکده یکی دوتا نبود. چون تعداد معلمان رشته تاریخ مثل دیگر رشته‌ها معدود بود، هر استادیاری ۱۰ تا ۱۲ ساعت در هفته دروس مختلفی را تدریس می‌کرد. شکایت مدیران گروه آموزشی در دوره‌های مختلف این بود که دکتر شریعتی بر طبق «برنامه تفصیلی» تدریس نمی‌کند و این شکایت بارها و بارها تکرار می‌شد. دانشجویان هم که طالب سخنان دکتر شریعتی درباره مسائل خاص بودند نه اجرای «برنامه تفصیلی»، به ادامه این کار کمک می‌کردند. یک نمونه روشن از شیوه تدریس وی و عدم اجرای برنامه تفصیلی دروس همین کتاب اسلام شناسی اوست. وی در این کتاب می‌نویسد موضوع درس ما در سال تحصیلی ۴۶-۴۵ «تاریخ ایران از اسلام تا غزنویان است، و برای این کار باید ابتدا اسلام را شناخت». و آن‌گاه بی‌توجه به موضوع درس که «تاریخ ایران» در مدت چهار قرن اول اسلامی است، برای دانشجویان از اول سال تا آخر سال فقط درباره این مباحث به شرح سخن گفته است: تاریخ اسلام به چه کار می‌آید، اسلام چیست؟ پایه‌های اساسی اسلام اولیه، محمد کیست؟، سیره محمد، شناخت محمد، سیمای محمد، همین و همین. خدا بیامرزد دکتر حکمت استاد رشته علوم سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران را که استاد درس «جغرافیای کشورهای همسایه ایران» بود. وی هر سال، در اولین جلسه درس، نخست در یک عبارت کوتاه ممالک همجوار ایران را بر می‌شمرد که ایران از شمال محدود است به اتحاد جماهیر شوروی و از مشرق به افغانستان و پاکستان و... و آن‌گاه شروع می‌کرد: ۱- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، و تا آخر سال فقط درباره آن کشور داد سخن می‌داد، و به دیگر کشورهای همجوار ایران عنایتی نداشت!

از سوی دیگر بر طبق آیین‌نامه هر معلم تمام وقت دانشکده بایست چهل ساعت در دانشکده حضور می‌یافت، چند ساعتی بر طبق برنامه‌ای که گروه آموزشی تنظیم و

تصویب کرده بود، تدریس می‌کرد و بقیه ساعات را در دفتر کار خود بود تا به مراجعات دانشجویان جواب بدهد یا خود به مطالعه و تحقیق بپردازد. من به دانشکده‌های دیگر کاری ندارم که فی‌المثل یکی دو سه تن از استادان تمام وقت دانشکده ادبیات تهران هفته‌ای بیست تا سی ساعت نیز در مدارس عالی قم و قزوین تدریس می‌کردند و کسی به ایشان از گل نازکتر نمی‌گفت! ولی در دانشکده ادبیات مشهد برنامه تمام وقت به دقت اجرا می‌شد. دکتر شریعتی نمی‌توانست با چنین برنامه‌ای کار کند. او ممکن بود تا نیمه‌های شب با دانشجویان به گفتگو و بحث بپردازد یا مطالعه کند، ولی به مقررات دانشکده اعتنایی نداشت. بر طبق مقررات می‌بایستی از دانشجویان هر کلاس حضور و غیاب به عمل آورد (به خوب و بد این امر نیز کاری ندارم) تا اگر کسی غیبتش از حدی تجاوز کرد از شرکت در امتحان محروم شود. شریعتی به ندرت این کار را انجام می‌داد و البته این کار برای دانشجویان بسیار مطلوب بود. به یاد دارم که بعضی از همکاران پیشنهاد کردند به جای دفاتر حضور و غیاب نیم ورقی (مثل دبستان و دبیرستان)، دفاتر حضور و غیاب کوچکی چاپ کنیم که در جیب هم جا بگیرد، این کار را دانشکده انجام داد و وقتی یکی از این دفترهای کوچک که در آن اسامی تمام دانشجویان درسهای دکتر شریعتی نوشته شده بود، به او تسلیم گردید، وی چون به کلاس رفت دفتر را روی تریبون پرت کرد و گفت ما حاضر و غایب نمی‌کنیم! با این کار او فریاد شادی دانشجویان برخاست. دکتر شریعتی مدیر گروه آموزشی تاریخ را که دکتری دانشگاهی در تاریخ داشت (با لیسانس در رشته تاریخ و جغرافیای دانشگاه تهران و رتبه اولی دانشگاه تهران) بیسواد می‌خواند و اشتباهات او را برمی‌شمرد و مدیر گروه نیز ساکت نمی‌ماند و معامله به مثل می‌کرد و با کمال تأسف دانشجویان در جریان همه این درگیریها بودند. از طرف دیگر شریعتی در کلاس از گریز زدن به مسائل سیاسی روز — با ظرافت تمام — ابائی نداشت موضوعی که دانشجویان مشتاق شنیدن آن بودند. اصولاً در آن سالها همین که دانشجویان احساس می‌کردند معلمی از دولت انتقاد می‌کند، ناگهان آن معلم در صف اولیاء و انبیاء قرار می‌گرفت و محبوب دانشجویان می‌شد، دانشجویان، دیگر کاری به این نداشتند که معلم چه درس می‌دهد. چنان که روزی دکتر شریعتی در کلاس مطلب انتقادآمیزی گفته بود و خود بلافاصله متوجه شده بود که تند رفته است. پس می‌افزاید حالا کسی نرود و این حرف را به سازمان آب (این دو کلمه را با صدای بلند و با شدومد خاص ادا می‌کند، کنایه از سازمان امنیت) بگوید، که لبخند رضایت‌آمیزی بر لبان دانشجویان نقش می‌بندد. روزی نیز در کلاس درس گفته بوده است رابطه شمس

تبریزی با مولانا جلال‌الدین صاحب مثنوی رابطه‌ای نظیر علی‌اصغر بامیه فروش و کودکان خردسال بوده است (اشاره به قاتلی که در دوره رضاشاه کودکان را مورد تجاوز قرار می‌داد و سپس می‌کشت). این عبارت به‌توسط دانشجویان، مثل دیگر مطالب درسی دکتر شریعتی در دستگاه ضبط صوت ضبط می‌شود و سپس بر روی کاغذ می‌آید و به مانند دیگر سخنان استاد به عنوان درس به صورت پللی کپی توزیع می‌شود. سر و صدای این مطلب به بازار و اهل منبر و مخالفان شریعتی در مشهد می‌رسد. و شریعتی ناچار می‌گردد به دانشجویان بگوید جزوه درس را که در حدود یک‌صد صفحه بود، جمع‌آوری و آن صفحه یا آن صفحات خاص را عوض کنند. از یاد نبریم که اهل منبر و آیت‌الله میلانی و روحانیون سنتی به‌طور کلی با او مخالف بودند و صحبت این بود که آیت‌الله میلانی حتی او را تکفیر کرده است. ساواک هم از طریق دانشگاه از بعضی از سخنان او شکایت می‌کرد و شاید به نعل و به میخ هم می‌زد. ایراد ساواک به‌نظر من درست نبود، زیرا سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) در موقع استخدام دکتر شریعتی به عنوان استادیار تاریخ در دانشگاه مشهد، با توجه به تمام سوابق و فعالیت‌های مذهبی و سیاسی او در ایران (پیش از عزیمت به اروپا) و فعالیت‌های سیاسی آشکار او در اروپا — که حتی یکی دو تایی آنها کافی بود کسی را حداقل برای ابد از تدریس محروم سازد، مگر این که طرف برود و سر بسپرد و تعهد بسپارد و... — صلاحیت استخدامی او را برای تدریس در دانشگاه تأیید کرده بود. درست است که پس از بازگشت شریعتی از سفر چند سالة فرانسه، در مرز او را توقیف کردند و مدتی در تهران زندانی بود،^۲ ولی ساواک از افراد فعالی چون دکتر شریعتی به این سادگیها دست بردار نبود که صلاحیت استخدامی ایشان را، آن هم برای تدریس در «دانشگاه» و آن هم در درس «تاریخ» — نه ریاضی یا فیزیک — تصویب کند. خلاصه مسأله ساواک و شریعتی یکی از دردسره‌های دانشکده بود. در ضمن این موضوع را نیز ناگفته نگذارم که به نظر من احتمالاً ساواک با توجه به برخی از نوشته‌ها و سخنان شریعتی که در آنها به صراحت بر «آخوند» تاخته بود و اسلام «بی‌آخوند» را آرزو می‌کرد و بر کسانی چون مجلسی صاحب بحار الانوار و امثال وی نیز می‌تاخت که اسلام مسخ شده‌ای را به مردم تحویل داده‌اند، ناراضی نبود و از این بابت بر او ایرادی نداشت، و اگر هم داشت، دانشکده و دانشگاه در جریان آن نبودند. اما اگر حرفهایش با حکومت و سیاست روز دولت سازگار نبود بر او ایراد می‌گرفت که چرا در کلاس چنین و چنان گفته است. و دانشکده هم در این موارد به‌جز تذکر شفاهی کاری نمی‌توانست کرد.

خلاصه آن که شریعتی از سنگر دانشگاه برای بیان آراء و عقاید خود استفاده می‌کرد و کاری به دیگر مسائل نداشت، و چنان که چند بار اشاره کرده‌ام تدریس در دانشگاه برای او وسیله بود نه هدف.

از حق نباید گذشت که دکتر شریعتی سخنور ماهری بود که با سخنان خود دانشجویان و جوانانی را که حکومت در آن روزگار، همه راههای بحث و گفتگوی سیاسی را — بی‌جهت — بر آنان بسته و در عالم بی‌اطلاعی محض قرار داده بود، مسحور و مجذوب خود می‌ساخت. چه در تمام حزبها و تشکیلات سیاسی آزاد بسته شده بود و در مملکت تنها در مساجد و حزبهای ایران‌نویین و مردم و بعد حزب فراگیر رستاخیز باز بود، که حزبها کسی را به خود جلب نمی‌کرد، ولی در مساجد و محلهایی با نامهایی چون حسینیه ارشاد، و عصمتیه و فاطمیه و... به روی همگان باز باز بود! او در یک سخنرانی عبارتی از نهج البلاغه را بر زبان می‌آورد و بعد عبارتی از سارتر را و آن‌گاه ایاتی از مولانا جلال‌الدین و سپس عبارتی از مارکس و آیه‌ای از قرآن مجید و... را، و مطلب مهم این بود که در هر موضوعی ارتجالاً سخن می‌گفت، و در ضمن همه این مطالب، البته کنایه‌هایی اشارت‌آمیز مثل همان «سازمان آب» در سخنرانیهای خود داشت که شنوندگان جوانش را بیشتر مجذوب وی می‌ساخت. من در این امر تردید ندارم که اگر دکتر شریعتی در دو سه سال اول انقلاب اسلامی — که به گونه‌ای آزادی بیان رواج یافته بود — به مجلسی می‌رفت تا سخن بگوید سخنانش هرگز مانند سالهای پیشین مورد تأیید و توجه قرار نمی‌گرفت. گرفتاری ما در دوران پیش از انقلاب این بود که حکومت به اصطلاح از یک کشمش گرمی‌اش می‌کرد و از یک مویز سردی. حکومت تاب شنیدن کمترین ایرادی را نداشت، و در ضمن قادر نبود — و یا به عللی نمی‌خواست — از نشر کتابهای مخالفان دولت جلوگیری کند چنان که با تمام قدرت ساواک، کتابهای ممنوع همین دکتر شریعتی و دیگران چنان که پیش از این گفتم در تهران چاپ و صحافی و بسته‌بندی می‌گردید، و البته «مخفیانه» به سراسر ایران فرستاده می‌شد. اگر در رژیم پیشین مثل دو سال اول انقلاب اسلامی چاپ کتابها آزاد اعلام می‌گردید و جوانان می‌توانستند آنها را حتی از کتابفروشان کنار خیابانها بخرند و بخوانند، متوجه می‌شدند که به‌طور کلی در بسیاری از کتابهای ممنوعه، مطلب چندان به‌درد بخوری وجود نداشته است، چنان که فروش کتاب عده‌ای از همین نویسندگان «انقلابی» و مخالف دوران شاه پس از انقلاب سیر نزولی یافت. ولی در روزگار شاه، حکومت سیاست دیگری داشت و دانسته یا ندانسته به دست خود از مخالفان حکومت

بت و پیغمبر می‌ساخت، و در نتیجه، یکی مثل مهندس بازرگان می‌شد «مجاهد کبیر» و دیگری مانند دکتر شریعتی «مصلح بزرگ»!

دکتر شریعتی با تمام این تفصیلات تا هنگامی که در دانشکده تدریس می‌کرد مانند دیگر استادیاران تمام وقت از حقوق و مزایای قانونی خود به‌طور کامل بهره‌مند بود، گرچه مقررات خدمت «تمام وقت» (چهل ساعت حضور در دانشکده در هر هفته) را مطلقاً رعایت نمی‌کرد و در تدریس مواد مختلف نیز آنچه خود مصلحت می‌دانست می‌گفت مانند تدریس «اسلام‌شناسی» به‌جای «تاریخ ایران از اسلام تا غزنویان» که به آن اشاره کرده‌ام. دکتر شریعتی با دانشجویان هرگز در هیچ موردی درگیری نداشت چون با آنان رابطهٔ مریدی و مرادی برقرار می‌کرد نه رابطهٔ استادی و دانشجویی. او برای ارتقاء به دانشیاری هم رسماً تقاضایی به گروه آموزشی تاریخ یا دانشکده تسلیم نکرد، زیرا می‌دانست که حائز شرایط نیست. ولی البته برای تغییر آیین‌نامهٔ هیأت ممیزه در این مورد سخت در تکیا بود.

دکتر شریعتی همچنان که پیش از این نوشتم از زمان شروع کار در مشهد، به‌صورت سخنران سیاری نیز درآمد بود که دانشگاهها و دانشکده‌ها و مؤسسات آموزش عالی مستقل، ظاهراً به تقاضا و اصرار دانشجویان خود از وی برای سخنرانی دعوت می‌کردند و بلیط رفت و برگشت او را با هواپیما می‌فرستادند و در ایام اقامت در هر شهر مهمان دانشکده یا مؤسسهٔ میزبان بود. اطمینان دارم که شخصی یا مؤسسه‌ای در تهران برنامه‌ریزی این کار را به‌عهده داشت، چه روزی پاکتی از پست به عنوان ریاست دانشکده ادبیات مشهد رسید که آن را برای من آوردند، وقتی پاکت را گشودم دیدم ده دوازده دعوت‌نامهٔ سخنرانی از دانشگاهها و مؤسسات تعلیمات عالی شهرهای مختلف در آن است خطاب به دکتر شریعتی، که از وی برای سخنرانی دعوت کرده بودند. معلوم شد فرستندهٔ پاکت، نام‌گیرنده را به اشتباه نوشته بوده است. دعوت‌نامه‌ها را با پاکت آن به دکتر شریعتی تسلیم کردم. البته این مسافرتها به کار تدریس او خلل وارد می‌ساخت و ما نیز کاری نمی‌توانستیم کرد. از سوی دیگر اگر بر طبق مقررات، کارمندان مسلمان دولت می‌توانستند در دورهٔ خدمت خود فقط یک بار برای سفر بیت‌الله الحرام از مرخصی استفاده کنند، دکتر شریعتی از این موضوع دو بار استفاده کرد. بار اول قانونی بود، ولی وقتی بار دوم از این مرخصی استفاده کرد، من در مأموریت خارج از کشور برای شرکت در کنفرانسی بودم، و چون به مشهد بازگشتم و از موضوع مطلع شدم و مطلب را با دکتر عبدالله فریاری رئیس وقت دانشگاه در میان نهادم، پاسخ این بود که چند تن از تهران، از

حسینیه ارشاد آمده بودند و هر چه من گفتم: نمی‌شود برای بار دوم به دکتر شریعی مرخصی داد، جواب آنان این بود که سفر حج بی‌وجود آقای دکتر شریعی خوش نمی‌گذرد! پس دکتر شریعی با آنان رفت! نمی‌دانم رئیس دانشگاه چرا تنها در برابر پیشنهاد نادرست و اصرار دو سه تن از اعضای هیأت مدیره حسینیه ارشاد حاضر شده بود برخلاف مقررات اداری این موافقت را به عمل بیاورد؟!

۵ - دکتر شریعی در وزارت علوم و آموزش عالی، و سخنرانهای او در حسینیه ارشاد دکتر شریعی در سال ۱۳۵۱ در پاسخ نامه پدرش نوشته است، شما به من توصیه کرده‌اید:

کمی به فکر شغلم باشم و به فکر خانواده‌ام و مسؤلیت زندگیم، ولی من از زن و فرزندانم شرم دارم. دیگر نمی‌توانم به دنبال شغل و کار بروم... حتی نمی‌توانم محققانه و خاطر جمع به تحقیقات علمی پردازم.^{۲۱}
وی در نامه دیگری در همان سال خطاب به پدرش نوشته است:

خدا را سپاس می‌گزارم که مرا از ادامه خدمت در آن دانشکده ادبیات ضد انسانی [مقصود دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد (فردوسی)، محل تحصیل و تدریس خود دکتر شریعی است] معاف کرد تا بیش از پنج سال شاهد نباشم که چگونه نسل جوان و جوانمرد خراسانی را که وارث عیاران و مردان فتوت‌اند و حماسه‌های اساطیری و... با آن نوع ادبیات فارسی که نطفه‌اش در دربار و در میخانه بسته شده است و یا خانقاه که عرفانش ذلت‌پروری و قطب پرستی و قصیده‌اش ممدوح پرستی و قدرت ستایی و غزلش معشوق پرستی و شهوت ستایی است، می‌کوشند تا سگ مراد، یا سگ خان ممدوح یا سگ شاهد معشوق یا مغیبه محبوب بپرورند. و اکنون که از گیر ادبیات سگ‌پرور و تصوف سفله‌پرور، خدای مهربان خلاصم کرده است، گرفتار اینها هستم که باز به نام مذهب و به بهانه دعا و شفاعت و توسل و ندبه، این مردم را به سگ بودن دعوت می‌کنند.^{۲۲}

همو در نامه مورخ ۱۳۵۱/۹/۴ خطاب به همایون و میناجی، گردانندگان حسینیه ارشاد، نوشته است:

برای من حسینیه که در آن سخنرانی می‌کردم و یا درس می‌دادم نیست. حسینیه با خون و فکر و شخصیت و ایمان عجین شده است. حسینیه ارشاد

بنیاد یک «حزب» می‌شود حزبی که تشیع علوی را به عنوان ایدئولوژی خود انتخاب کرده است. اسلام‌شناسی مکتب علمی و جهان‌بینی آن است.^{۲۳}

روشنفکر مسلمان — که شماره‌اش بسیار کم است — یک پیامبر است، پیامبری که جبرئیلش محمد است. همین! و اکنون حسینیه ارشاد این دعوت را آغاز کرده است، زمان ما را آگاه کرده است، موجی دامن‌گستر برانگیخته است، نجات مردم ما و نجات ایمان ما در گرو آن است که ما چه خواهیم کرد؟ اگر حسینیه را رها کنیم خیانتی کرده‌ایم که دشمن کرده است... و من هم بدانید که از اکنون تا لحظه مرگ یا قتل، همچون بلال که در زیر شکنجه فقط یک کلمه را تکرار می‌کرد: احد! احد! با هر شکنجه‌ای، فقط یک کلمه را تکرار خواهم کرد: ارشاد! ارشاد! ارشاد!^{۲۴}

دکتر شریعتی که به اختصار از وی یاد کرده‌ام، در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد مشغول تدریس بود تا نزدیکیهای برگزاری جشنهای دو هزار و پانصدساله شاهنشاهی. در آن زمان دکتر عبدالله فریاری ریاست دانشگاه را به عهده داشت و من مسوول دانشکده ادبیات بودم. روزی رئیس دانشگاه به من تلفن کرد (تاریخ دقیق آن را به خاطر ندارم) و گفت اسم این افراد را بنویسید: دکتر سیروس سهامی، دکتر پرویز بیات مختاری، دکتر ذات‌علیان، دکتر علی شریعتی و یک تن دیگر که اکنون نامش را به خاطر ندارم. بعد افزود این افراد از امروز دیگر در دانشکده نباید تدریس کنند. پرسیدم در این مورد نامه‌ای مرقوم خواهید داشت؟ جواب شنیدم: نه، چون به من هم تلفنی این موضوع را گفته‌اند. حدس زدم از دستگاه امنیتی تهران به‌طور مستقیم یا از طریق وزارت علوم این موضوع به دانشگاه ابلاغ شده است. جواب دادم این پنج تن همه استاد یار رسمی دانشکده هستند که هم دانشکده به وجود آنها نیازمند است و هم برکنار کردن آنان ممکن نیست و با پیام تلفنی هم کار تمام نمی‌شود، و نیز افزودم گمان من این است که از نظر پیش‌بینی برای جشنهای دوهزار و پانصدساله — که در نیمه دوم مهرماه ۱۳۵۰ در تخت جمشید برگزار خواهد شد — خواسته‌اند این افراد در دانشکده نباشند چه چهارتن از ایشان در سالهای پیش احتمالاً سابقه شرکت در فعالیتهای چپی داشتند و وضع دکتر شریعتی هم که روشن است، و افزودم به هر حال اگر قرار است این کار را من انجام بدهم به دو شرط می‌توانم، آن‌هم به‌طور موقت. اول آن که حقوق ایشان در پایان ماه پرداخته شود، دیگر آن که معلمی به‌جای آنها به کلاس نفرستیم تا موضوع

وجود اینان به‌طور کلی منتفی نگردد. رئیس دانشگاه گفت دربارهٔ این دو موضوع باید مذاکره کنم و نتیجه را اطلاع بدهم. بعد از گذشت یکی دو ساعت رئیس دانشگاه تلفنی به من اطلاع داد که با این دو پیشنهاد موافقت کرده‌اند. همان موقع هر پنج تن را به اطاقم دعوت کردم و ماجرا را از آغاز تا پایان با آنان در میان نهادم و افزودم با در پیش بودن جشنها مصلحت است که دو سه هفته‌ای در دانشکده به اصطلاح آفتابی نشوید، چون هر مسأله‌ای پیش بیاید به حساب شما خواهند گذاشت، به‌خصوص که من هم در ایام برگزاری جشنها برای شرکت در کنگرهٔ ایران‌شناسی بایست به شیراز بروم و در مشهد نخواهم بود. با نظر آنها یا شخصاً آگهی‌ای نوشتم که این کلاسها تا اطلاع ثانوی تشکیل نخواهد شد، در آگهی بعدی هم تاریخ تشکیل مجدد کلاسها اعلام خواهد گردید و هم ساعاتی که برای جبران کلاسهای تعطیل شده، لازم است. حضرات پذیرفتند که دو سه هفته‌ای به دانشکده نیابند. من هم به شیراز رفتم و بازگشتم. چند روزی پس از مراجعت از شیراز، رئیس دانشگاه تلفنی به من اطلاع داد که چهار تن از پنج تن استادیاران مورد بحث — به‌جز دکتر شریعتی — به کار خود ادامه بدهند. باز هر پنج تن را به دفتر کارم دعوت کردم و موضوع را به اطلاعشان رسانیدم، آگهی برای درس آن چهار تن نوشته شد و کلاسهایشان به راه افتاد، ولی کار دکتر شریعتی همچنان بلا تکلیف ماند. من مطلب را دنبال می‌کردم، ولی جوابی نمی‌رسید. سرانجام روزی رئیس دانشگاه تلفنی به من گفت از دانشگاه نامه‌ای به دانشکده می‌فرستیم که با مأموریت دکتر شریعتی برای خدمت در «دفتر دانشگاه مشهد در وزارت علوم» موافقت کنید. عرض کردم جناب عالی مقررات را بهتر از بنده می‌دانید، عضو هیأت علمی نمی‌تواند فقط به کار اداری بپردازد چنان که خود بنده نیز مثل دیگر استادان تمام وقت هفته‌ای ۷ تا ۸ ساعت درس می‌دهم و کار اداری دانشکده را هم به عهده دارم. خواهش کردم نامه‌ای مرقوم نفرماید، چون خلاف ادب اداری است که جواب بنویسم برطبق آیین‌نامهٔ استخدامی اعضای هیأت علمی دانشگاه، با این پیشنهاد موافقت نمی‌شود. متقابلاً پیشنهاد کردم اگر قرار است دکتر شریعتی به هر دلیلی در مشهد نباشد، به «حضرات» پیشنهاد بفرماید یکی از دانشگاهها یا مدارس عالی تهران یا شهرستانها برای او تقاضای مأموریت برای تدریس بکند، چه آیین‌نامه با این کار موافق است و بنده نیز می‌توانم پس از جلب نظر موافق گروه آموزشی تاریخ، موافقت دانشکده را خدمتان بنویسم، و تازه بایست به فکر پیدا کردن جانشین برای دکتر شریعتی باشیم. از این پس دربارهٔ دکتر شریعتی هرگز نامه‌ای از دانشگاه به دانشکده نرسید و دکتر شریعتی هم

سر کار خود در مشهد حاضر نشد. ظاهراً دانشگاه ناچار شده بود رأساً به گونه‌ای با مأموریت دکتر شریعتی در وزارت علوم و آموزش عالی موافقت کند، بی آن که بر طبق مقررات موافقت گروه آموزشی تاریخ و دانشکده ادبیات را جلب کرده باشد. معلوم شد کار مربوط به وزارت علوم و آموزش عالی نیست، چه به جز سازمان امنیت، دستگاه دیگری نمی‌توانست به چنین اقدامی دست بزند، وزارت علوم در این گونه موارد تنها نقش واسطه‌ای را به عهده داشت.

وزارت علوم در مورد مأموریت دکتر شریعتی ظاهراً از طرح خاصی استفاده کرده بود که در مورد برخی دیگر از معلمان دانشگاهها نیز استفاده می‌کرد. یعنی وقتی ساواک با تدریس معلمی به هر سببی موافق نبود و در ضمن نمی‌خواست او را از خدمت هم برکنار کند، معلم مورد نظر به جای دانشکده محل خدمت خود، برای «تحقیق»! در وزارت علوم مأموریت می‌یافت و تمام حقوق و مزایای خود را — به مانند معلمی که در محل خدمت اصلی خود رسماً به کار مشغول است دریافت می‌کرد. وزارت علوم برای هر یک از این گونه معلمان به طور «فورمالیته» یک موضوع به اصطلاح تحقیقی تعیین می‌کرد که ظرف مدت معینی آن را به پایان برسانند و به وزارتخانه تحویل بدهند. این تحقیق به وزارتخانه مجوز می‌داد که در آخر ماه حقوق معلم را بپردازد به این عنوان که معلم مشغول کار بوده است. موضوع تحقیق دکتر شریعتی «مسأله جوانان» یا عنوانی شبیه این بود. دکتر شریعتی هر شش ماه یک بار تقاضای تمدید مأموریت خود را برای ادامه خدمت در وزارت علوم و آموزش عالی که از طرف آن وزارتخانه صادر می‌شد، با خود به مشهد می‌آورد و پس از توقف کوتاهی در حدود ۲۴ ساعت، نامه موافقت با تمدید مأموریتش را به تهران می‌برد. نویسنده این سطور مطلقاً از این تمدید مأموریت‌های شش ماهه دکتر شریعتی نیز خبری نداشتم، چه در سالهایی که مسؤول دانشکده ادبیات مشهد بودم و چه در ماههایی که در سمت معاونت آموزشی و پژوهشی دانشگاه در زمان ریاست دکتر مژده‌ای انجام وظیفه می‌کردم — و دکتر شریعتی هنوز تقاضای بازنشستگی نکرده بود. ظاهراً نامه‌های وزارت علوم برای تمدید مأموریت خطاب به رئیس دانشگاه بوده است و محرمانه، و در نتیجه جز دکتر فریار رئیس دانشگاه و دکتر رامیار معاون اداری دانشگاه کسی را از آن خبری نبوده است. من هرگز حتی در سالهای بعد هم در ایران از کسی نشنیدم که دکتر شریعتی ۶ ماه به ۶ ماه برای تمدید مأموریت خود به مشهد می‌آمده، و یا اصولاً از وزارت علوم در این باب نامه‌ای به دانشگاه می‌رسیده و دانشگاه مأموریت او را تمدید می‌کرده است. مسأله مأموریت‌های شش ماهه دکتر شریعتی را من در سالهای

اقامت در امریکا، از فرد مورد اطمینان مسوولی شنیدم، با ذکر تمام جزئیات آن. العهده علی‌الراوی.

حقوق و مزایای دکتر شریعتی از تاریخ برگزاری جشنهای دوهزار و پانصدساله به بعد نیز در تمام سالهایی که در تهران بود و حتی در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کرد، سخنرانیهایی که به تعطیل حسینیه و زندانی شدن وی انجامید، از طریق وزارت علوم به همان طریقی که پیش از این نوشتم پرداخت می‌شد. مدتی پس از زندانی شدن دکتر شریعتی بوده است که تازه عضو مسوول وزارت علوم از زندانی شدن او آگاه می‌گردد و متوجه می‌شود که چند ماه است برای یک فرد زندانی برگ انجام کار در وزارت علوم صادر شده است. پس به وزیر علوم مراجعه می‌کند با یادآوری این نکته که همین امر از نظر اداری ممکن است برای ما ایجاد زحمت کند. وزیر، تلفنی با ساواک موضوع را در میان می‌گذارد، و بعد پاسخ می‌دهد. پرداخت حقوق بلامانع است، و پرداخت حقوق ادامه می‌یابد.

موضوع قابل توجه آن است که وزارت علوم یا هر مقام دیگری چنان که گذشت از سال ۱۳۵۰ از ادامه تدریس دکتر شریعتی در دانشکده ادبیات مشهد جلوگیری و او را مأمور خدمت در وزارت علوم کرد. در این هنگام یاران شریعتی در سراسر ایران به شایعه پراکنی پرداختند که دانشگاه مشهد دکتر شریعتی را اخراج کرده است. بدیهی‌ست این شایعه بر میزان محبوبیت شریعتی افزود و او را فردی مظلوم قلمداد کرد. و آن‌گاه وی از آبان ۱۳۵۰ به مدت ۱۳ ماه در حسینیه ارشاد سخنرانی کرد. سخنرانیهایی که به بسته شدن حسینیه منجر گردید. سوالی که پیش می‌آید این است که اگر تدریس دکتر شریعتی در کلاسهای درس دانشکده برای تعداد معدود دانشجویان از سوی مقامهای امنیتی مضر تشخیص داده شده بود، چگونه وی اجازه یافت در حسینیه ارشاد در تهران برای جمع کثیر مستمعان از هر طبقه‌ای سخن بگوید؟ و آیا اگر شریعتی همچنان به کار خود در مشهد ادامه می‌داد، ممکن بود در حسینیه هم پی‌درپی سخنرانی بکند؟

بدین جهت آنچه حامد الگار استاد دانشگاه کالیفرنیا، برکلی — به یقین به نقل از منابع ایرانی و شایعات پراکنده در آن روزگار از سوی طرفداران دکتر شریعتی — نوشته است که وی به محض آن که به «افتخار بازنشستگی اجباری» از دانشگاه مشهد نائل آمد، فرصتی مناسب به‌دست آورد که به طور آزاد به فعالیت بپردازد (کنایه از سخنرانیهایی که در حسینیه ارشاد) نیز نادرست می‌نماید، زیرا چنان که پیش از این

گفتم دکتر شریعی به‌عنوان مأمور خدمت در وزارت علوم و آموزش عالی در تهران و با دریافت تمام حقوق و مزایای خود، در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کرد. او تقاضای بازنشستگی خود را پس از بسته شدن حسینیه ارشاد به دانشکده ادبیات مشهد فرستاد. در آغاز این بخش ملاحظه کردید که دکتر شریعی در نامه‌ای خطاب به پدرش از این که از تدریس در دانشکده ادبیات ضد انسانی مشهد معاف شده، چگونه اظهار مسرت کرده است. شگفتا که او در دوره اول همین دانشکده ضد انسانی و در رشته زبان و ادبیات فارسی آن «که نطفه‌اش در دربار و میخانه بسته شده است» تحصیل کرده بود و می‌دانسته است که در این مؤسسه ضد انسانی چه مطالب بی‌ارزشی تدریس می‌شود، ولی با برخورداری از عنوان شاگرد اولی همین رشته تحصیلی — چنان که گذشت — به اروپا رفت، و در بازگشت، باز در همین مؤسسه ضد انسانی، و به تقاضای شخصی، به تدریس پرداخت تا دستگاه امنیتی (نه «خدا»، چنان که او در نامه‌اش نوشته است) — بی‌موافقت دانشکده ادبیات مشهد، محل کار او را در تهران تعیین کرد، و شریعی با اقامت طولانی در تهران، فرصت یافت در حسینیه ارشاد به آن سخنرانها بپردازد. شگفتا، تازه در این هنگام بوده است که دکتر شریعی متوجه می‌شود «خدا» چه خدمتی به او کرده و چگونه او را «از گیر ادبیات سگ پرور و تصوف سفله پرور...» خلاص کرده است!

۶ — بازنشستگی دکتر شریعی

میردان و یاران و شاگردان دکتر شریعی شایع کرده بودند که نه‌تنها دانشگاه مشهد حقوق دکتر شریعی را سالها نپرداخت، بلکه او را سرانجام از دانشگاه اخراج نمود و یا به قول حامد الگار دانشگاه او را به اجبار بازنشسته کرد. ولی دکتر شریعی خود به‌طور ضمنی در نامه ذیل خطاب به «برادر آگاه مجاهد (حجتی کرمانی)» به بازنشستگی خود تصریح کرده است:

من از کلاس چهارم پنجم دبیرستان که دانش‌آموزی پانزده شانزده ساله بودم تا کنون که خانه‌نشین شده‌ام و بازنشسته، با عشق ابوذر زندگی کرده‌ام، و طبیعتاً با نفرت از عثمان قاتل ابوذر.^{۲۵}

دکتر شریعی چنان که گذشت، حقوق و مزایای خود را به‌طور کامل دریافت می‌کرد حتی در دوره مأموریت در وزارت علوم و آموزش عالی که در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کرد. سخنرانیهایی که نه به کار گروه آموزشی تاریخ دانشگاه مشهد

ارتباطی داشت و نه به کار وزارت علوم. دکتر شریعتی را کسی از دانشگاه اخراج نکرد، چون اخراج یک عضو رسمی مقرراتی دارد. دکتر شریعتی که علی‌رغم مخالفت دانشکده ادبیات مشهد مأمور خدمت در وزارت علوم و آموزش عالی گردیده بود، در اواخر دوران ریاست دانشگاهی دکتر فریار، کتباً تقاضای بازنشستگی کرد (این تقاضا را روی یک برگ کاغذ به قطع «پستی» خطدار با خودکار آبی کمرنگ نوشته بود). نامه‌اش یا خطاب به دانشکده ادبیات بود یا خطاب به گروه آموزشی تاریخ که در آن هنگام، اگر اشتباه نکنم، مدیری‌اش با دکتر مهوش نیکجو بود. در این مورد با رئیس دانشگاه مذاکره کردم که از نظر مقررات تقاضای او قانونی‌ست چون هر کسی می‌توانست با بیست سال خدمت، خود را بازنشسته، و از مزایای بازنشستگی سی سال خدمت استفاده کند. ولی برای آن که سازمان امنیت پس از انجام مقدمات امر در دانشکده، با بازنشستگی این شخص مخالفت نکند، خواهش کردم، نخست دانشگاه نظر «حضرات» را استفسار کند. در این حیص و بیص رئیس دانشگاه مشهد تغییر کرد و دکتر مزدهی به ریاست دانشگاه انتخاب گردید. پس، این موضوع را با ایشان نیز در میان نهادم. بعد از یکی دو روز به من جواب داده شد دستگاه امنیتی با بازنشستگی دکتر شریعتی مخالفتی ندارد. آن‌گاه تقاضای بازنشستگی او با تصویب گروه آموزشی تاریخ و تأیید دانشکده ادبیات به دانشگاه فرستاده شد و رئیس دانشگاه حکم بازنشستگی وی را به استناد تقاضای شخصی و احتساب سوابق خدمت آموزگاری او صادر کرد. در جریان صدور حکم بازنشستگی او، دولت به عموم کارمندان خود اضافه حقوقی داد و مثلاً اشل حقوق را از ۵۰ ریال به ۵۵ ریال افزایش داد. با آن که مقدمات صدور حکم بازنشستگی دکتر شریعتی فراهم شده بود از رئیس دانشگاه خواهش کردم اگر موافقت می‌فرمایید، دانشگاه حکم بازنشستگی ماشین شده دکتر شریعتی را کان لم یکن تلقی نماید، تا نخست حکم اضافه حقوق او مانند دیگر کارکنان دانشگاه صادر شود و پس از یکی دو ماه استفاده از حقوق جدید، بازنشسته شود. رئیس دانشگاه با این پیشنهاد موافقت کرد و کار به همین ترتیب انجام پذیرفت، و دکتر شریعتی به تقاضای کتبی خود که از تهران به مشهد فرستاده بود بازنشسته شد. بدین ترتیب معلوم می‌شود که دانشگاه مشهد نه وی را از خدمت اخراج کرد و نه او را به اجبار بازنشسته.^{۲۶}

۷ - درگذشت دکتر شریعتی

پس از تعطیل حسینیه ارشاد و زندانی شدن دکتر شریعتی و سپس آزاد شدنش، در

مشهد گفته می‌شد: دکتر شریعتی — با فریب دستگاه امنیتی کشور و با گذرنامه «علی مزینانی» نه «علی مزینانی شریعتی» — به اروپا رفت. از ظواهر چنین بر می‌آید که پس از آزاد ساختن شریعتی از زندان، وی ممنوع‌الخروج بوده است. در این هنگام من مسؤول دانشگاه بودم. روزی دکتر سیروس سهامی دانشیار جغرافیای دانشکده ادبیات (یکی از آن پنج تن مورد بحث که از ایشان نام بردم) گریان و نالان به دفتر من آمد و با تأثر بسیار از فوت دکتر شریعتی به سبب سکنه قلبی با من سخن گفت. این جمله معترضه را نیز بنویسم که دکتر سهامی مرد خوبی بود، سوادش از عده زیادی از دیگر استادیارانی که دکتری دانشگاهی داشتند بیشتر بود، فارسی را روان می‌نوشت، ولی شدیداً احساساتی بود و به همین جهت بود که برخی از همکارانش در مواردی خاص پوست خربزه زیر پایش می‌گذاشتند و او را برای انجام مقاصد خویش در پیشاپیش خود قرار می‌دادند و خود در پشت سر او پنهان می‌شدند و کار خود را می‌کردند، چنان که پس از انقلاب اسلامی هم دکتر سهامی را، که به راستی می‌دانستم اعصابش چنان نبود که تاب کارهای سنگین اداری را داشته باشد (چه پس از مدتی کوتاه که سرپرست دانشجویان دانشکده ادبیات بود به همین عنوان استعفا داد، و زمانی که معاونت دانشجویی دانشگاه را به او پیشنهاد کردم، به همین دلیل با تشکر عذر خواست) به عنوان اولین رئیس دانشگاه فردوسی در دوران «بهار آزادی» برگزیدند، و باز پوست خربزه در زیر پایش گذاشتند تا آن‌جا که کار او — پس از مدتی حدود یک سال خدمت به عنوان نخستین رئیس دانشگاه فردوسی در دوران انقلاب اسلامی — به دادگاه انقلاب اسلامی کشید و پس از تخفیفها، بنا به روایتی، به پانزده سال زندان محکوم گردید و پس از شش هفت سالی که زندانی بود آزادش ساختند، اینک چه می‌کند؟ نمی‌دانم.

از اصل مطلب دور افتادم. با شنیدن خبر درگذشت دکتر شریعتی، فوری به فکر تشکیل مجلس ختم افتادم. سنتی بود که دانشگاه پس از فوت هر یک از اعضای هیأت علمی شاغل یا بازنشسته خود و یا افراد درجه اول خانواده آنان مجلس ختمی ترتیب می‌داد. با یکی از همکاران که در این‌گونه امور سابقه داشت گفتگو کردم. معمولاً مجالس ختم آبرومند را در مشهد در دارالزهد آستان قدس برگزار می‌کردند. دارالزهد تا حدود یک هفته وقت آزاد نداشت. من از نظر موقعیت خاص دکتر شریعتی می‌خواستم هرچه زودتر مجلس ترحیم برگزار شود تا مریدان وی — با رواج آن شایعات بی‌اساس — تأخیر در انجام این امر را نیز حمل بر دشمنی دانشگاه با او نکنند. پس قرار شد مجلس ختم در مسجد امام حسین واقع در خیابان پهلوی و مقابل اداره دارایی برگزار

شود. آگهی را شخصاً نوشتم با رعایت تمام جوانب، و برای روزنامه‌های خراسان و آفتاب شرق که در مشهد منتشر می‌شدند فرستادم، و شبانه متن آن را تلفنی برای بخش آگهیهای روزنامه‌های کیهان و اطلاعات در تهران خواندم. چند روزی تا برگزاری مجلس فاصله بود. پس از چاپ آگهی، یکی از خویشان دکتر شریعتی که در دانشگاه سمتی اداری داشت نزد آمد و ضمن تشکر از اقدام دانشگاه برای تشکیل مجلس ختم، از سوی پدر دکتر شریعتی و خانواده‌اش، اظهار داشت چون آقای شریعتی بزرگ پس از شنیدن خبر درگذشت ناگهانی دکتر شریعتی سخت متألمند و ممکن است نتوانند در مجلس ختم شرکت کنند، مرا فرستاده‌اند تا این مطلب را به شما عرض کنم که اگر ایشان نتوانستند در مجلس ختم حاضر شوند، حمل بر عدم نزاکت نشود. جواب دادم، برگزاری مجلس ترحیم بر اساس سنت اداری دانشگاه است و در ضمن برای تجلیل از عضو آموزشی دانشگاه که دیگر در بین ما نیست و به‌علاوه برای احترام به خانواده متوفی. اگر پدر دکتر شریعتی نتواند در مجلس به‌عنوان صاحب‌عزا شرکت کند، نقض غرض می‌شود و بدین جهت بهتر است ما برگزاری مجلس را به بعد و بهبود وی موکول کنیم. همان موقع متوجه شدم که چون دکتر شریعتی چهره‌ای مخالف دولت دارد، یاران و مریدان و خانواده‌اش برگزاری مجلس ختم را از طرف دانشگاه دولتی به صلاح خود نمی‌دانند و به احتمال قوی ممکن است حضور در این مجلس را به اصطلاح «بایکوت» کنند. پس بلافاصله آگهی دیگری تهیه کردیم و به دو روزنامه مشهد و دو روزنامه تهران فرستادیم بدین مضمون که چون پدر دکتر شریعتی به سبب بیماری قادر نیست در مجلس ختم حضور یابد، تشکیل مجلس ختم را در آگهی دیگری به اطلاع عموم خواهیم رسانید.^{۳۷} و بدین ترتیب برگزاری این مجلس به عهده تعویق افتاد و دیگر هم از طرف دانشگاه اقدامی برای تشکیل آن نشد. و اما، این که گفته‌اند و نوشته‌اند دانشگاه فردوسی تحت فشار سازمان امنیت مجلس ختم شریعتی را تعطیل کرد، به هیچ وجه من‌الوجه صحت ندارد.

نوشتم که دکتر سهامی وقتی خبر فوت دکتر شریعتی را به من داد، گفت او از بیماری قلبی و سکت قلبی درگذشته است. در مشهد تا حدود چهل و هشت ساعت علت مرگ دکتر شریعتی در لندن همین بیماری ذکر می‌شد که زبان به زبان می‌گشت، ولی ناگهان وضع عوض شد. گفتند چون شریعتی مخفیانه از ایران خارج شده بوده است پس از شناسایی محل اقامت او در لندن، یک مأمور ساواک — که نامش را اکنون به یاد ندارم — به لندن رفته است و شبانه، مثلاً از دیوار خانه او بالا رفته و او را کشته و به

ایران بازگشته است. داستان «شهادت» دکتر شریعتی و «معلم شهید دکتر شریعتی» که سالهاست در باب آن سخن می‌گویند — تا آن‌جا که من می‌دانم — در مشهد پس از ۴۸ ساعت از مرگ او عنوان شد و سالها افراد مختلف متفقاً بر این عقیده بودند و چنان ماجرا را با دقت تعریف می‌کردند که گویی هر یک از ایشان خود همان ساواکی مأمور قتل دکتر شریعتی بوده‌اند و یا حداقل به همراه آن ساواکی و به عنوان «وردست» او از تهران به لندن رفته و این کار را انجام داده‌اند.

درباره درگذشت دکتر شریعتی دو سه نکته گفتنی دیگر نیز دارم. وقتی قرار شد برای او مجلس ختم برگزار کنیم، طبیعی‌ست که در این امر استثنائی بایست مقامهای درجه اول شهر، استاندار و رئیس سازمان امنیت، را مطلع می‌کردم. اینان از نظر این که ممکن است در آن روز حادثه‌ای اتفاق بیفتد با انجام این کار موافق نبودند، شاید هم حق با ایشان بود، ولی جواب من این بود که سنت دانشگاه است. اگر این کار انجام نشود سریدان و حتی خانواده دکتر شریعتی این کار را به حق حمل بردشمنی یا بی‌حرمتی دانشگاه به او می‌کنند. دانشگاه باید این مجلس را تشکیل بدهد، شما هم پیش‌بینیهای لازم را بفرمایید که حادثه‌ای اتفاق نیفتد. لابد پس از مشورت با مقامهای تهران بود که با برگزاری مجلس ختم موافقت کردند، مجلسی که — به شرحی که گذشت — تشکیل نشد.

دیگر آن که در زمانی که هنوز درباره محل دفن دکتر شریعتی تصمیمی اتخاذ نشده بود، روزی دکتر عبدالعظیم ولیان نایب‌التولیه آستان قدس رضوی و استاندار خراسان تلفنی به من گفت، چون دکتر شریعتی استاد دانشگاه شما بوده است، از نظر احترام دانشگاه، اگر دانشگاه پیشنهاد کند ما می‌توانیم جای بسیار مناسب آبرومندی برای دفن او در آستان قدس اختصاص بدهیم. جواب من تشکر بود و این که صبر کنیم تا خانواده‌اش تصمیم بگیرند چه می‌خواهند بکنند. ولی این پیشنهاد برای من بسیار عجیب بود، چه آستان قدس رضوی به خصوص در دوره نیابت تولیت دکتر ولیان از این حاتم‌بخشها نمی‌کرد، حداکثر ممکن بود برای «قبرجا» (= قبر در اماکن مذهبی، در اصطلاح مشهدیها) اندک تخفیفی قائل شود. به علاوه دکتر شریعتی استادیاری بود که پنج شش سالی — آن‌هم به صورتی که نوشتم — در دانشگاه درس داده بود و کار سخنرانیهایش در حسینیه ارشاد هم به زندان رفتن او و تعطیل حسینیه کشیده بود و... پس از تأمل دریافتم که این پیشنهاد محبت‌آمیز، کار تهران است نه شخص نایب‌التولیه. حضرات در تهران درست حساب کرده بودند که اگر جنازه دکتر شریعتی را با تشریفات

کامل به ایران بیاورند و تشییع کنند و در محلی معتبر در جوار امام هشتم به خاک بسپارند، دکتر شریعتی از نظر خلق‌الله، چهره ضد دولتی بودن خود را از دست خواهد داد و همه خواهند گفت: نگفتیم شریعتی هم از خودشان بوده است.

ظاهراً یاران و هم‌زمان دکتر شریعتی هم در اروپا که همه از مخالفان سرسخت رژیم بودند، از تصمیم دولت بویی می‌برند که ممکن است دولت ایران از مرده شریعتی به نفع خود بهره‌برداری کند، پس بر اساس آنچه در دو سه ماه اول انقلاب اسلامی، که در تهران بودم، در یکی از روزنامه‌ها^{۲۸} خواندم، پس از مرگ شریعتی چهار پنج تن، افرادی مثل صادق قطب زاده و دکتر ابراهیم یزدی در لندن جمع می‌شوند و به منظور این که دولت ایران در این باب اقدامی به نفع خود نکند و شریعتی را از دست مخالفان نگیرد، تصمیم می‌گیرند جنازه او را به زینبیه شام ببرند. از سوی دیگر به موازات این اقدام، احسان پسر دکتر شریعتی که در امریکا تحصیل می‌کرد و به احتمال قوی با دکتر ابراهیم یزدی در ارتباط بوده است، نیز وکیلی در لندن می‌گیرد که چون من پسر متوفی هستم، تا زمانی که من در لندن حضور نیابم (یا عبارتی نظیر این) نسبت به انتقال جنازه یا دفن پدر من اقدامی نباید انجام بشود. پس زور اینان بر زور دولتیان و ساواک در انتقال جنازه به ایران می‌چربد و جنازه را به زینبیه شام می‌برند.^{۲۹}

درباره مرگ دکتر شریعتی تا سالهای اول انقلاب همه یک‌صدا می‌گفتند مأمور ساواک او را کشته است و بدین سبب «شهادت» جزء لاینفک نام وی شده بود. ولی همچنان که نوشتم هم در اولین روز اعلام خبر فوت وی، دکتر سهامی علت مرگش را بیماری قلبی و سکت قلبی عنوان کرد، و هم یکی از افراد ثقة خراسانی به من گفت که پدر دکتر شریعتی صریحاً به او گفته بوده است، شریعتی از بیماری قلبی مرد. به علاوه آشنایان دکتر شریعتی خوب به یاد دارند که آنی سیگار از بین انگستان او دور نمی‌شد و به اصطلاح از جمله کسانی بود که سیگار را با سیگار روشن می‌کنند، شاید همین امر نیز در مرگ نابهنگام او مؤثر بوده است.

در مورد درگذشت دکتر شریعتی دو روایت مختلف را ذکر کردم. به آنچه نوشتم باید اضافه کنم که همسر دکتر شریعتی، نیز پس از انقلاب اسلامی در یک سخنرانی در دانشکده ادبیات مشهد که به نام همسرش تغییر اسم داده شده بود صریحاً به دو مطلب تأکید کرده است: یکی آن که همسر من به مرگ طبیعی مرد، دیگر آن که بر خلاف آنچه عده‌ای می‌گویند، دکتر شریعتی در راه آیت‌الله خمینی حرکت نمی‌کرد. (البته وی این دو موضوع را در اوائل انقلاب اسلامی که در دانشگاههای ایران، دانشجویان مجاهدین

خلق و توده‌ای و فدایی خلق و... قدرت را در دست داشتند بیان کرده است).^{۳۰} از سوی دیگر مسأله «شهادت» دکتر شریعتی و حدود اعتقاد او به اسلام، به خصوص از آغاز انقلاب اسلامی تا به امروز، نیز موضوعی ست درخور بررسی. زیرا از جمله، عموم سرمداران حکومت اسلامی خواسته‌اند از نام دکتر شریعتی استفاده کنند و طرفداران وی را به سوی خود بکشند، در حالی که همه اینان در اعتقادات مذهبی او متفق نبوده‌اند و نیستند. به عنوان نمونه به «ضمیمه» روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۱ با عنوان «سالگشت شهادت دکتر شریعتی» مراجعه می‌کنیم. تمام صفحه اول به تصویر دکتر شریعتی اختصاص داده شده است و بقیه صفحات به مصاحبه‌هایی که مخبر روزنامه درباره «شهید دکتر شریعتی» با افراد مختلف به عمل آورده است. با آن که عنوان شماره مخصوص «سالگشت شهادت دکتر شریعتی» است، افراد زیرین که با آنها مصاحبه شده است در پاسخهای خود مطلقاً از به کار بردن لفظ «شهید» درباره او خودداری نموده و از وی با کلمات دیگری یاد کرده‌اند:

محمد تقی شریعتی، در «یکی از موهبتهای دکتر، توانایی قلمش بود» با الفاظ: دکتر شریعتی و دکتر.

دکتر شبانی نماینده مجلس، در «شریعتی دردکشیده‌ای بود که فریاد می‌زد»، با الفاظ: دکتر شریعتی، علی شریعتی، شریعتی.

سید عطاءالله مهاجرانی، در «شریعتی میوه کال زمانه» با الفاظ: شریعتی، دکتر. محمود کریمی نوری، در «شریعتی همچنان شمشیر بود»، با الفاظ دکتر شریعتی، شریعتی.

سینا واحد، در «شریعتی و روشنفکران»، با الفاظ: مرحوم شریعتی، روانشاد شریعتی.

آیت‌الله دکتر محمد بهشتی، در «شریعتی از استعدادهای برجسته زمان ماست»، با الفاظ: دکتر شریعتی، دکتر علی شریعتی.

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، در «دکتر شریعتی از افرادی ست که واقعاً به این نهضت خدمت کرده است»، با الفاظ: دکتر شریعتی، دکتر، شریعتی.

توضیح آن که بهشتی و رفسنجانی، حتی وقتی خبرنگار صریحاً درباره «شهید شریعتی» از آنان سؤال کرده است، آنان در جواب خبرنگار به ترتیب با کلمات دکتر شریعتی و دکتر به او جواب داده‌اند.

سه تن از شرکت کنندگان در مصاحبه، به نعل و به میخ زده‌اند:

مهندس حسین موسوی، در «هرآن کس که تأثیر شریعتی را بر نسل جوان امروز ندیده بگیرد یک فرد غیر منصف است»، با الفاظ: شریعتی، دکتر شریعتی، معلم شهید شریعتی.

آیت‌الله طالقانی، در «او به طرف تقدیر «لیلة‌القدر» ش رفت»، با الفاظ: مرحوم دکتر شریعتی، دکتر شریعتی. ولی در آخر افزوده است که: «او [شریعتی] هم هجرت کرد و در مسیر شهادتش پیش رفت».

نویسنده‌ای بی ذکر نام، در «شریعتی مهاجم بزرگ علیه استعمار فرهنگی»، با الفاظ: استاد دکتر علی شریعتی، دکتر شریعتی، شریعتی، شهید دکتر شریعتی. و یک تن از وی تنها با لفظ «شهید» یاد کرده است:

شهید مهدی رجب بیگی، در «او در حصار بسته زمین نمی‌گنجید»، در عبارت: «شهید گشت تا شریعت حسین زنده بماند»^{۳۱}.

به‌جز این شماره روزنامه اطلاعات، افراد دیگری نیز از دکتر شریعتی با عنوان «شهید» یاد کرده‌اند که فقط به چند مورد آن اشاره می‌کنم:

جمعی از دوستان دکتر علی شریعتی، در یادنامه وی: «علی به آرزوی خود می‌رسد و جام گوارای شهادت را می‌نوشد و به فوزی می‌رسد که خداوند کعبه به او داده بود»^{۳۲}.

احسان شریعتی (پسر دکتر شریعتی)، در مقاله «شریعتی، شریعتی است» نوشته است: «یک سال از شهادت شمع گذشت»^{۳۳} (توضیح آن که دکتر شریعتی در هنگام اقامت در اروپا بعضی از مقاله‌های خود را با نام مستعار «شمع» (شریعتی، مزینانی، علی) منتشر می‌کرد.

دوستان و دوستان شریعتی در یادنامه او، عنوان مقاله: «شهید» از «شهید زنده یاد علی شریعتی»^{۳۴}.

حسن علوی و رضا حسن آبادی، در مقاله «مردی از کویر»، در کتاب اولین سالگرد درگذشت و شهادت استاد دکتر علی شریعتی را گرامی می‌داریم.^{۳۵}

و از همه مهمتر مؤسسه «حسینیة ارشاد» است که با چاپ و نشر کتاب با مخاطبهای آشنا، از برادر شهید علی شریعتی، به عنوان یک سازمان معتبر اسلامی بر «شهادت» وی مهر تأیید زده است.^{۳۶}

نهضت آزادی ایران، در یادنامه شهید جاوید علی شریعتی، ۳، امریکا، ۱۳۵۶.^{۳۷} دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی، مجموعه آثار، در

کار شهادت دکتر شریعتی به همین جا خاتمه نیافته است، زیرا ظاهراً هنوز هستند کسانی که بر «شهادت» وی به دست عامل ساواک در لندن پافشاری می کنند و کسی را که خلاف این چیزی بگوید یا بنویسد دشمن می پندارند، پس یکی از صاحب نظران برای آن که هم حقیقت را گفته باشد که شریعتی به مرگ طبیعی در گذشته است و هم مریدان او را از خود نرنجانند، به تفسیر لفظ «شهید» پرداخته و در جواب «یکی از دوستان [که] پرسیده اند چرا کلمه «وفات» برای دکتر [شریعتی] به کار برده اید، آیا مناسب نبود کلمه «شهادت» را به کار می بردید» پاسخ داده است:

عرض کنم شهادت دو معنا دارد، یک معنای عام و احترام انگیز که برای عموم مقتولین در راه خدا به کار می رود، حتی کسانی گفته اند که اگر کسی مشغول مجاهدت با نفس باشد و از دنیا برود شهید و مجاهد مرده است. به این معنا البته می توان احتراماً و تقدیماً برای ارزش گذاری به مرگ یک نفر او را شهید خواند. اما شهید یک معنای فقهی هم دارد که کشته شدن شخص است در شرایطی خاص در میدان جنگ و در راه خدا. در جامعه ما کلمه «شهید» را گاهی برای مرحوم شریعتی به این دلیل به کار می برند که می پندارند او به وسیله عوامل رژیم گذشته به قتل رسیده است. می دانید که این معنا مسلم نیست. حدسی است که کسانی می زدند و می زنند و قطعیتی ندارد. من شرح این مطلب را در وقت دیگری گفته ام. مرحوم دکتر شریعتی وقتی که به خارج از کشور آمد تحت فشار روحی و قلبی بسیار شدیدی بود و احتمالاً همین هیجانها، مرگ زودرس او را سبب شد ... بعد از رسیدن خبر فوت ایشان من و پاره ای از دوستان به دیدن جنازه او رفتیم. بیمارستانی که جسد شریعتی در آن بود کالبد شکافی مفصلی کرد ولی هیچ علامت روشنی به دست نیامد که ایشان به قتل رسیده باشد. به احتمال زیاد سکنه ای قلبی بود که به دلیل فشارهای بسیار شدید به او دست داده بود. وی تمام شب را تا سپیده بیدار نشسته بود و با خانواده اش سخن می گفت. هنگام اذان نماز خوانده بود و به بستر رفته بود و حدود ساعت ۸ یا ۹ که رفته بودند او را صدا بزنند، دیده بودند که به رو به زمین افتاده است و دستش را بر روی قلب گذاشته است و وقتی که تکنیسینهای پزشکی را صدا زده بودند آنها گفته بودند که پانزده دقیقه از مرگ او می گذرد. این اطلاعات و مشاهدات

من است. البته در این که آن بزرگوار عمری مجاهدت کرد و برای اعلای کلمه حق و از سر غیرت دینی سخن گفت... و به دلیل همین جانفشانیها هم نهایتاً قالب تهی کرد، سخنی نیست. اما اگر سخن این باشد که به دست عناصر معینی به قتل رسیده است تصور نمی‌کنم که برای آن سند روشنی در دست داشته باشیم. و این البته نکته چندان مهمی نیست، و به خودی خود فضیلتی هم نیست که ما برای کسی اثبات کنیم که دشمنان او را کشته‌اند... بعضی زندگیهاست که سراپا میدان جنگ است. شوخی نیست کسی که از این طرف کمونیست خوانده می‌شد و از طرف دیگر وابسته به عربستان سعودی! و از چهارسو در حصار مأموران ساواک، ملاحظه کنید که چگونه زندگی می‌کرد...^{۳۹}

این مشت از خروار است از آنچه در باره «شهادت» دکتر شریعتی نوشته‌اند.

در چهارده پانزده سال اخیر بحث درباره شریعتی و آراء وی — به‌مانند دوران حیاتش — همچنان ادامه دارد، اختلاف نظر درباره او به حدی است که گروهی همچنان که پیش از این گفتیم به جد معتقدند شریعتی که از مخالفان طراز اول حکومت شاه بود... پس از رهایی از زندان، توانست سر مقامهای امنیتی را کلاه بگذارد و با پاسپورتی به نام علی مزینانی از ایران خارج شود ولی ساواک دست از سر او برنداشت و با اعزام مأموری کارکشته به لندن، او را کشت. در حالی که مخالفانش حتی در این روزها، یعنی پانزده سال پس از مرگش، و علی رؤس‌الاشهاد، «او را حتی مأمور ساواک می‌شناساند.»^{۴۰} ملاحظه می‌فرمایید که تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

در چنین شرایطی بر محققان صاحب‌نظر و بیطرف است که درباره شریعتی، در هر مورد با توجه به اسناد و مدارک منتشر شده و منتشر نشده دستگاههای امنیتی دوران شاه (پس از انتشار)، و نیز با مراجعه به افرادی که در مدت ده پانزده سال آخر عمر شریعتی از نزدیک با وی محشور و مأنوس و هم‌فکر و هم‌رزم و هم‌سنگر بودند، صحیح را از سقیم باز شناسند و «واقعیت» را برای ثبت در تاریخ عرضه کنند. زیرا در کشور ما سالهاست که شایعه پراکنی و چهره حقیقت را با غبار غرض‌ورزیها پوشانیدن — آن هم از سوی «روشنفکران» — رسمی متداول گشته است. شما از مردمی که فی‌المثل می‌گفتند دکتر محمد مصدق به دستور انگلیسی‌ها و برای حفظ منافع آنها نفت ایران را ملی کرد، و یا به جمع کشوری که به گوش خود «نوار»ی را شنیده بودند که در آن محمد رضا شاه

شخصاً به رئیس ساواک آبادان یا اهواز تلفنی دستور داده بود تا سینمای رکس آبادان را با چهارصد پانصد تماشاچی آتش بزنند، و یا به صدها هزار یا میلیونها روشنفکر هموطن ما که در آن شب استثنائی تاریخ جهان، در تمام شهرهای ایران، هر یک به چشمان خود تمثال آیت‌الله روح‌الله خمینی را در کره ماه دیده بودند و درباره آن داد سخن می‌دادند، چه می‌توانید گفت. ناگفته نماند که این دو شایعه اخیر در روزگاری بر سر زبانها افتاده بود که مطبوعات در ایران از آزادی برخوردار بودند، از چپ چپ تا راست راست، ولی هیچ یک از آنها کلامی در تکذیب این خبرهای صحیح! ننوشتند. چرا؟

به منظور داوری بیطرفانه درباره دکتر علی شریعتی از جمله توجه به موضوعهای زیرین نیز بیفایده به نظر نمی‌رسد:

پس از پایان جنگ دوم جهانی، یکی از اصول مهم سیاست امریکا و به طور کلی کشورهای غربی، برای مبارزه با کمونیسم، تقویت «مذهب» بود. ایران دوران شاه نیز که در اردوگاه کشورهای غربی قرار داشت از این امر مستثنی نمی‌توانست بود، گرچه در سالهای اخیر سلطنت محمد رضا شاه پهلوی، اجرای برنامه‌هایی مانند اصلاحات ارضی، تساوی حقوق زنان با مردان، تشکیل دادگاههای حمایت خانواده، شرکت دختران در برنامه سپاه دانش با مذهب سازگار نبود، ولی دولت می‌کوشید حتی المقدور به گونه‌ای درباره اجرای این موضوعها موافقت شریعتمداران را به دست بیاورد و در ضمن با تندروان مذهبی که با حکومت سر جدال داشتند نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم مبارزه کند. از سوی دیگر تقویت مذهب و میدان دادن به روحانیون در ایران و دیگر کشورهای اسلامی به ظهور دسته‌های افراطی مانند فداییان اسلام در ایران و سپس گروههای بنیادگرا در ایران و دیگر ممالک اسلامی نیز منجر گردید. و امروز در حالی که غرب پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم و حزب توده ایران و احزاب مشابه آن، دیگر نیازی به مذهب ندارد، ولی حاصل نیم قرن تقویت مذهب در کشورهایی مانند ایران و مصر و الجزایر و... کار خود را کرده است و اینک گروههای تندرو بنیادگرا موی دماغ غرب شده‌اند. بدین سبب عنایت حکومت ایران را در دوران محمدرضاشاه به مذهب، در قیاس محدودیت‌های بسیاری که رضاشاه برای مذهب و روحانیون به وجود آورده بود، در اجرای سیاست جهانی علیه کمونیسم باید جست، نه در علائق مذهبی شخص محمدرضاشاه.

دکتر شریعتی از سنگر «دین» به جنگ روحانیت رفته بود و حساب عالمان دین را از «روحانیت» جدا ساخته بود و می‌گفت در اسلام صنف و طبقه‌ای به نام «روحانیت»

که خصوصیات یک قشر ویژه را یافته است وجود ندارد. او به صراحت می‌گفت و می‌نوشت که خواهان اسلام بی‌آخوند است و پیراستن اسلام از آنچه به قول او از دوران صفویه به بعد به تشیع علوی افزوده گردیده (نظیر: شفاعت، زیارت، گریه و زاری و...) و در نتیجه تشیعی مسخ شده به بازار آورده‌اند.^۱ او خواهان برپایی یک جامعهٔ ایدئولوژیک بود. وی در بین همهٔ نامداران اسلام به‌جز پیامبر و چند تن از امامان شیعه، عاشق ابوذری بود، مردی ناآرام و شورشگر و مؤمن، و می‌گفت «بهترین شیوهٔ ابوذری، ایدئولوژیک کردن اسلام و جامعه»^۲ است.

کوشش او این بود که احکام اسلامی را به صورت خردپسند و امروزی به جوانان عرضه کند. به همین جهت بود که

احکام و مفاهیمی چون حجاب و انتظار فرج هم همین سرنوشت را یافتند. در دست مرحوم شریعتی حجاب زنان مبارز الجزایر، که سلاح جنگی‌شان بود، معنا به حجاب شرعی داد و انتظار فرج هم به معنی اعتراض به نظام موجود گرفته شد تا خردپسند و امروزی‌ن شود و هکذا موارد دیگر. در واقع نه تنها این مفاهیم، بل مفاهیمی چون توحید و معاد هم در دستان شریعتی چنین سرنوشتی یافتند و بیشتر مناسب دوران تأسیس شدند تا استقرار... توحید شریعتی، توحیدی فلسفی (ابوعلی‌وار) نبود و از بساطت ذات واجب و یا وحدت حقه و وحدت عددیه خبری نمی‌داد. بل توحیدی بود که از دل آن نفی اختلافات طبقه‌ای و نژادی و خونی درمی‌آمد.^۳

به‌علاوه، دکتر شریعتی بارها در نوشته‌ها و سخنان خود به روحانیون طراز اول حمله برده است. او حتی آراء یکی از استادان یهودی خود را در پاریس، نزدیکتر از آراء آیت‌الله میلانی، ساکن مشهد به تشیع می‌دانست، چنان که در نامه‌ای به پدرش نوشته است:

به نظر من جرج گورویچ (George Gurvitch) یهودی، کمونیست سابق که زندگی‌اش را صرف مبارزه با فاشیسم و دیکتاتوری استالین و استعمار فرانسه در الجزایر کرده است، از آیت‌الله میلانی به روح تشیع نزدیکتر بود که هرگز در هیچ مبارزه‌ای شرکت نکرده است.^۴

عکس‌العمل روحانیت نیز روشن بود، تقریباً تمام مراجع تقلید و علمای صاحب‌نام مانند: آیات عظام خوئی، سید هادی میلانی، حاج سید محمد صادق روحانی، حاج سید محمد کاظم شریعتمداری، حاج سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، حاج سید کاظم خوان

بسمه تعالی شانه

محمد بن روح عاقله و شیعان بن ابی قیس از گروه خویش است که
با تقسیم اسلام استماع کرده و به ناله و فریاد و بر قیوم انکار کرده اند
و گفته اند که ملت نیز روح شده باشد خود و دوسر کتب چه کرده اند
از اول خود که میوه و غیر ختام بی نام از خرابی بود آنچه گفته اند
را اولیای بر سر است.

سند مطالب سُئول شده :
۱- اسلام شناسی جاب طوس صفحه ۶۹ سطر ۱۰
۲- اسلام شناسی جاب طوس صفحه ۵۰۸ از سطر ۱۲ تا ۱۵
۳- اسلام شناسی جاب طوس صفحه ۲۸ سطر ۲۰
۴- اسلام شناسی جاب طوس صفحه ۴۶۲ از سطر ۱۲ به بعد
۵- اسلام شناسی جاب طوس صفحه ۲۲۴ از سطر ۲۰ به بعد
۶- چه باید کرد صفحه ۱۲۴ از سطر ۱۲ به بعد
۷- اسلام شناسی جاب طوس صفحه ۴۴۵ سطر ۱۱
۸- مسئولیت شیعه بودن در صفحه ۲۱ سطر ۱۹ و در جاب جدید صفحه ۲۷

- ۲- نقد از وجه تسمیه و تعالیات است نسبت بزرگ
- ۳- کفرهای بیگانه اسلامی غیر از اهل بیاطل است و یا کافر بر اساس کفر پیش از این لغوی
تعیین کرده که تا سر وقت اسلام را در نظر دارند
- ۴- محمد و امامت بر کسی رفته بین وقت است که در جبین اسلام میرونند تا ادای بی الطیب و اولیا
و از شکر با آن سرانده و امریکه تا می گویند است که این است که او و قرآن می گویند در جزئیات
کتابخانه این است و در نظر کتب این است
- ۵- بیعت کدام؟ پس از کبر بیعت است در باب امامت پس از آنکه در نظر میزنند و در
بهر را بنویسند
- ۶- مرتبه کز برتری اسلامی است
- ۷- بیعت است با آن که در شکر و نماز خوانده
- ۸- محمد و شیعه نقد است شیعی که در امامت بود است

و گفته اند که در تمام نوبت که در گذشته از این عقیده باشد خود و از سر کتب که بر میآورد
بسمه تعالی مطالب مذکوره باطل است و در کتاب کفرها و اشکالات
که مشتمل بر این کتب است از هر وجه که در فصلات است فریب
در فروش و تکثیر از این جهت نیست و در تمام امامت

۴۷ رجب ۱۳۶۹



بسمه تعالی مطالب مذکوره باطل است و هر کتابی
که مشتمل بر این کتب اموری که موجب کفرهای و
ضلال است باشد خرید و فروش و تکثیر از آن
جائز نیست و الله العالم الحسینی ۱۲/ رجب / ۹۸

مرعشی، حاج سید عبدالله شیرازی، حاج سید علی حسینی اصفهانی العلامه الفانی، حاج سید ابوالحسن قزوینی، حاج آقا تقی طباطبائی قمی، حاج آقا حسن طباطبائی قمی، حاج سید محمد حسین طباطبائی، حاج شیخ علی نمازی شاهرودی، و ملک حسینی در پاسخ استفتاهایی که درباره دکتر علی شریعتی از ایشان شده است، با صدور فتاوی جداگانه خرید و فروش کتابهای شریعتی یا حضور در سخنرانیهای او را، به صورتهای مختلف و عباراتی متفاوت تحریم کردند، کتابهای او را در شمار کتب ضلال شمردند و یا طرفداری خود را از وی تکذیب نمودند.^{۴۵}

مجله ماهانه درسهایی از مکتب اسلام نیز کتاب اسلام‌شناسی تألیف شریعتی را فاقد هرگونه ارزش از سوی متخصصان اسلام اعلام کرد.^{۴۶} شیخ محمد علی انصاری نیز در کتاب دفاع از اسلام و روحانیت، پاسخ به دکتر علی شریعتی نوشت ما به دولت شاهنشاهی ایران، مردم ایران و روحانیون ایران هشدار می‌دهیم که در طی یک هزار سال گذشته، تاریخ اسلام و تشیع هرگز دشمنی خطرناکتر از شریعتی به خود ندیده است.^{۴۷} ولی مسأله مهم آن است که آیت‌الله خمینی چه در دوران تبعید و چه در زمانی که انقلاب اسلامی را به ثمر رسانید و در رأس حکومت ایران قرار گرفت، با وجود صراحت لهجه‌ای که داشت هرگز چیزی درباره دکتر شریعتی ننوشت. چرا؟

عبدالکریم سروش در پاسخ این پرسش که «نظر امام خمینی درباره شریعتی چه بود و چرا اظهار نظری از ایشان وجود ندارد»، پاسخ می‌دهد:

من شخصاً نمی‌دانم که واقعاً نظر ایشان در مورد مرحوم شریعتی چه بوده است. ایشان در این باره بیشتر سکوت کرده‌اند... ایشان در نجف که بودند سخنرانی مشهوری کردند که خیلی هم مؤثر واقع شد. در ایران خلاف و وفاق بر سر مرحوم شریعتی بالا گرفته بود و ایشان این اختلافات را برای نهضت بسیار زیان‌آور و ویرانگر می‌دیدند و لذا به پیروانشان هشدار دادند که این اختلافات را کنار بگذارند و وارد این منازعات نشوند... و من تصور می‌کنم که بعد از انقلاب هم مشی ایشان همین بود و اگر در باب مرحوم شریعتی سخنی نگفتند عمده به دلیل همین مصلحت سیاسی بود. ایشان مایل نبودند که مسأله شریعتی دوباره به نحوی اختلاف‌انگیز ظاهر و زنده شود و منشأ چند دستگیها و خصومتها و عداوتها شود...^{۴۸}

من تصورم این است که امام، علی‌الظاهر مایل نبودند در مورد مرحوم

تاریخ عزم شریف

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت محمد خردکتاب (محمد) و اهل بیت (علیهم السلام) آیات الهی و آیات صانع مدینه است. (الایمان عینی کفری است)

این کتابها که بنا بر (تبع علی در تبع هدی) - (سوریت سید بدن) - (بدر) - (ماتیم) - (اسلام شناسی) تبع آیات (علی مدنی) و سینه (حسین) است. دست و پنجر میسر مطالب بیاری بر خلاف مذهب تقدیر است. و حتی نغمه خاتمیت پیغمبر اکرم صلا الله علیه و آله وسلم، و شفقت الهی را در عین اندم و استهزاء مقدسات دینی در این کتابها درج است، اینها بنیان امضا کنندگان تقاضای دارم نظریه خود را بهم نسبت بکنایه فرمود و هم شرکت در مروره فوق رقم فرمایید تا تکلیف روشن شود.

از طرف حدود پنجاه امضا کننده

کتاب فوق الذکر از کتب ضلال مرشد و جابر نیست
مطالع در حقیقت آنها از حد گذشت و از حد شرعی فراتر
جوانان را از حد شرعی و حد واجب و احکام شرعی و حد
مسموم و خط نرماند و خود را بر سر شایسته و شایسته



بسمه تعالی
کتب فوق الذکر از کتب ضلال می باشد و جانور
نیست مطالعه و مراجعه، آنها از اساحت قدس
الهی مستط می نامیم جوانان را از شر ساری
و شبهات راهی و اقلام شره و کتب مسمومه حقیقت
بفرماید محمد آله الطاهرین
شیاب الدین الحسنی الموسوی النجفی

شریعتی سخنی بگویند به دلیل این که احساس می‌کردند که بر اختلافات خواهد افزود و ایشان بیش از هر کس خودشان را پاسدار و مسوول سلامت روح این جامعه می‌دانستند و مایل نبودند که به بهانه تازه‌ای، آتش روشن شود. شاید ملاحظه عکس‌العمل روحانیت را هم می‌کردند. شاید ملاحظه جوانان مشتاق شریعتی را هم می‌کردند. شاید خدمات او را به نهضت در پیش چشم داشتند و نمی‌خواستند سخنی بگویند که از قدر او بکاهد. شاید دلیل دیگری هم بوده که بر ما مجهول است. ولی این مقدار مسلم است که ایشان با انتشار عمده کتابهای شریعتی مخالف نبودند...^۴

در این موضوع تردید نباید کرد که آیت‌الله خمینی به یقین با آراء شریعتی صد در صد مخالف بوده است. دلیل این امر آن است که قسمت قابل توجهی از آراء شریعتی، با عقاید سید احمد کسروی کاملاً تطبیق می‌کند، و آیت‌الله خمینی در دوران جوانی خود، و در سالهای جنگ دوم جهانی، در کتاب کشف اسرار، کسروی را در مورد یک یک آراء اش، با زشت‌ترین الفاظ، مورد حمله قرار داده و به‌علاوه او را «وهابی» خوانده است. آیت‌الله خمینی که به صراحت دربارهٔ مجالس عزاداری امام سوم شیعیان و گریه بر آنان می‌گفت و می‌نوشت:

... گریه کردن بر شهید، زنده نگهداشتن نهضت است. این که در روایت هست که کسی که گریه بکند یا بگریاند یا به صورت گریه‌دار خودش را بکند این جزایش بهشت است، این برای این است که حتی آن که، صورتش را به حالت حزن صورت گریه‌دار به خودش می‌دهد، این نهضت را دارد حفظ می‌کند. نهضت امام حسین سلام‌الله علیه را حفظ می‌کند. ملت ما را این مجالس حفظ کرده...^۵

چگونه می‌توانست با شریعتی آدمی موافق باشد که هم به کل منکر طبقهٔ روحانی بود و هم گریه و زاری مراسم عزاداری و امثال آن را نکوهش می‌کرد. استنباط عبدالکریم سروش در این باب درست است که آیت‌الله خمینی از نظر مصلحت کار، صلاح انقلاب اسلامی را در این دیده بوده است که نه یاران شریعتی را از خود دور کند و نه طرفداران مطهری را که در قطب مخالف شریعتی قرار داشت، و نه حتی طرفداران سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی را، و دربارهٔ ایشان به اصطلاح سیاست «به نعل و به میخ» را به کار بندد.

گفتیم مطهری نیز از جمله کسانی بود که در مورد شریعتی نظری کاملاً منفی داشت

و به همین جهت بود که در نخستین ماههای انقلاب به دست گروه فرقان — که از پیروان دکتر شریعتی بودند و از جمله به مانند شریعتی اسلام بی آخوند می خواستند... — کشته شد. درباره این موضوع نیز عبدالکریم سروش می نویسد:

... باری با نهایت اعتماد و اعتقادی که امام به مرحوم مطهری داشتند نباید تصور کرد که ایشان در بست همه سخنان مطهری را قبول داشتند و لذا علی رغم آن نامه تلخکامانه ای که مرحوم مطهری به امام در نجف نوشتند (و این نامه این اواخر منتشر شده است و شما حتماً دیده اید که نگاه مرحوم مطهری به شریعتی چقدر بدبینانه و انکارآمیز است) مع الوصف آن نامه هم امام را تکان نداد که اظهار نظری بکنند، و موضعی در ظاهر به نفع مرحوم مطهری بگیرند و یا کلمات او را در جایی، در نوشته ای یا در گفته ای تصدیق یا تأیید بکنند.^{۵۱}

از سوی دیگر یکی از آشنایان، برای نویسنده این سطور نقل کرده است به هنگامی که به اتفاق مطهری عضو هیأت مدیره حسینیه ارشاد بودم، در یکی از روزهای عزاداری مثل عاشورا یا اربعین، مطهری به من تلفن کرد که به اتفاق به حسینیه ارشاد برویم. رفتیم و در آن روز دکتر شریعتی سخن می گفت. پس از اتمام سخنرانی وی، مطهری با خشم بسیار دست مرا گرفت و با هم از جلسه خارج شدیم و به اطاق همایون رئیس یا گرداننده حسینیه رفتیم. مطهری در آنجا فریاد برآورد و عبارتی بدین مضمون گفت که این جوانانی که در این جا نشسته اند و سخنان شریعتی را گوش می دهند اگر بروند و دامن خویش را آلوده به ننگ بی عفتی سازند، گناهشان کمتر از شنیدن حرفهای این مرد است!^{۵۲}

البته شریعتی با تمام حملاتی که به روحانیت سنتی می کرد، به روایتی، وقتی از جانب آنان خود را سخت در معرض خطر دید، روزی در حسینیه ارشاد در دفاع از خود گفت:

«خودتی»، و ما بسیار احمق باید باشیم تا دعوی خانه را به کوچه و بازار بکشانیم و من از خانواده روحانیت، و چون فرزندی دست بوس آنان... و در دیگر سخن همواره پیشاپیش هر انقلاب مردمی در کشورهای اسلامی یک چهره روحانی را می بینیم و هرگز در زیر یک قرارداد استعماری امضای یک روحانی را نمی بینید.^{۵۳}

موضوع قابل توجه آن است که دکتر شریعتی استاد تاریخ، در این مورد به این نکته

توجه نکرده بوده است، که قراردادهای استعماری یا غیر استعماری را دولتها امضاء می‌کنند نه روحانیون یا مالکان یا صنف بزاز و زرگر. به‌علاوه آشنایان با تاریخ ایران می‌گویند آتش جنگهای دوم ایران و روس در دوره فتحعلی‌شاه با فتوای جهاد روحانی معروف عصر «جناب مجتهدالزمانی آقا سید محمد اصفهانی» مشتعل گردید. این جهاد علی‌رغم میل فتحعلی‌شاه و عباس میرزا به جنگی دامن زد که به قرارداد اسارت بار ترکمن‌چای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ. ق. ختم گردید، و به از دست دادن ایالات دیگری از ایران به جز ایالاتی که در قرارداد گلستان به تصرف روسیه درآمده بود، و نیز استفاده روسها از حق کاپیتولاسیون. صاحبنظران بیطرف می‌گویند ما امضای آن روحانی عالیمقام و دیگر روحانیون معروف آن دوره را، با چشم بصیرت، در ذیل آن قرارداد ننگین می‌بینیم.^{۵۴}

و اما، در مورد میزان دانش شریعتی نیز نه فقط مخالفان که موافقانش نیز حرفها دارند. از تحصیلات او در ایران و فرانسه یاد کردیم و از درجه تخصصی او از دانشگاه پاریس و رساله دکتری، و نیز استفاده او از کلاسهای استادان رشته‌های مختلف علوم انسانی در دانشگاه پاریس به‌عنوان مستمع آزاد.

عبدالکریم سروش با آن که می‌نویسد «مرحوم شریعتی متفکر بود، مورخ بود، جامعه‌شناس بود، دین‌شناس بود...»^{۵۵} یا «دکتر شریعتی به دلیل این که جامعه‌شناس بود، در دین هم جامعه‌شناسانه نظر می‌کرد و به دلیل این که مورخ بود، در دین مورخانه نظر می‌کرد...»^{۵۶} یا «مرحوم شریعتی را باید پایه‌گذار جامعه‌شناسی دیندارانه دین در این دیار دانست...»^{۵۷} می‌افزاید که «خود مرحوم شریعتی اعتقاد داشت که در جامعه‌شناسی حتی یک قانون محکم نیز وجود ندارد و قوانینی که در قرن نوزدهم کشف شده بودند یکی پس از دیگری فرو افتاده‌اند».^{۵۸} سوآلی که به نظر نگارنده این سطور می‌رسد آن است که چگونه بر اساس علم جامعه‌شناسی که در آن حتی یک قانون محکم نیز وجود ندارد می‌توان در دین جامعه‌شناسانه نظر کرد یا او را پایه‌گذار جامعه‌شناسی دیندارانه دین شناخت. از سوی دیگر سروش می‌نویسد «مشی دکتر شریعتی در ایدئولوژیک کردن دین، بر خلاف میل و خواسته او، به نتیجه‌ای می‌انجامد که خود او نیز طالبش نبود.»^{۵۹} چه «اقتضای ایدئولوژیک خواستن دین و جامعه، وجود یک طبقه رسمی از مفسران ایدئولوژی‌ست»^{۶۰} در حالی که او در دین مخالف وجود طبقه رسمی روحانیت بود. در نتیجه ایدئولوژیک کردن دین که لازمه آن وجود یک طبقه رسمی از مفسران است با نظریه شریعتی درباره نفی طبقه روحانیت منافات دارد. به علاوه وی

توضیح نداده است «که چگونه می‌توان از آفات یک جامعهٔ ایدئولوژیک که قرار است بر وفق رای و نظر او ساخته شود مصون ماند. هر نظامی که رخنه‌های خود را نشناسد و برای رفع آنها فکری نکند، ناگزیر ویران خواهد شد.»^{۶۱} و مطالبی از این گونه. همو در جای دیگر می‌نویسد:

مرحوم شریعتی در توضیح داستان هاییل و قابیل نکاتی غریب بیان می‌نماید. در روایات آمده است که قربانی هاییل که مقبول خداوند افتاد، گوسفند یا شتر بود، و قربانی هاییل که پذیرفته نشد، مقداری گیاه. مرحوم شریعتی در تفسیر این حادثه (که آن را تمثیلی بیش نمی‌داند و لذا در مقام رازگشایی از تمثیل) می‌گوید که شاید گوسفند بودن قربانی هاییل بر دامدار بودن او و بر عصر دامداری دلالت داشته باشد، و گیاه بودن قربانی هاییل دال بر عصر کشاورزی باشد. البته شریعتی این سخن را به قطع و یقین نگفته است...^{۶۲}

سؤالی که در این باب به ذهن هر کس می‌رسد این است که آیا ممکن است دو پسری که از پشت آدم ابوالبشر بودند و از بطن حوا — لابد با اختلاف چند سال سن — یکی متعلق به عصر دامداری باشد و دیگری به عصر کشاورزی!

و نیز عقیدهٔ او حتی در برحق بودن تسنن یا تشیع — با آن که در حقانیت «تشیع علوی» در برابر «تشیع صفوی» سخنرانیها کرده و کتاب نیز نوشته است — به هیچ‌وجه روشن نیست. چنان که می‌دانیم تا پیامبر اسلام در قید حیات بود مسلمانان اگر دربارهٔ امری اختلاف نظر پیدا می‌کردند، رای پیامبر برای همهٔ آنان متبع بود. دو دستگی پس از رحلت پیامبر در بین مسلمین ظاهر شد و آن هم بر سر جانشینی رسول خدا. آنان که بعدها به شیعه (شیعهٔ علی) معروف شدند بر آن بودند که پیامبر اسلام در حجة الوداع، داماد و پسر عم خود حضرت علی(ع) را به جانشینی خویش برگزید، ولی اکثریت یاران پیامبر که با این نظر مخالف بودند پس از رحلت پیامبر، در محلی به نام سقیفهٔ بنی ساعده جمع شدند و ابوبکر را به جانشینی پیامبر برگزیدند، و بعد با تکیه بر همین اصل «شوری» عمر و عثمان و علی را، پس از ابوبکر، به ترتیب به جانشینی پیامبر اسلام انتخاب کردند.

دکتر شریعتی در کتاب اسلام شناسی خود به جدّ انتخاب جانشینان پیامبر را صد

در صد صحیح و نیز کاملاً مترقی می‌داند:

هنگامی که پیغمبر وفات یافت، کارگردانان سیاست اسلامی (غیر از علی بن ابی‌طالب و یاران‌ش) بر اساس این حکم [«و شاورهم فی الامر» و «امرهم شوری بینهم»] در سقیفه گرد آمدند تا جانشین پیغمبر را برای رهبری مردم انتخاب کنند. «اجماع» (یعنی توافق اکثریت در امری)، که امروز تنها شکل مورد قبول همگی برای تحقق دموکراسی است یکی از اصول اجتماعی و سیاسی اسلام است. پیغمبر خود به شورا معتقد بود و بدان عمل می‌کرد.^{۶۳}

یا:

چگونگی برگزاری انتخاب سه خلیفه نشان داد که «دموکراسی غربی» — که امروز ملت‌های نوحاسته ایمان خویش را در سال‌های اخیر نسبت بدان کمابیش از دست داده‌اند — در جامعه آن روز عرب تا چه حد قادر بوده است که مردم را از دخالت شخص پیغمبر در تعیین سرنوشت سیاسی آنان بی‌نیاز سازد.^{۶۴}

ولی وی در کتاب دیگرش، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، «خلافت» را مورد حمله قرار می‌دهد:

تشیع مرزی دقیق بود که «تاریخ اسلام» را از «مذهب اسلام» جدا می‌کرد و در نتیجه خلافت که خود را توجیه تاریخی می‌کرد، در اندیشه ایرانیان مسلمان که قربانی این تاریخ شده بودند، از وجهه مذهبی اسلامی عاری می‌شد زیرا تشیع، به اعتقاد به حقانیت علی، از «سقیفه» به بعد (یعنی بیدرنگ از وفات پیامبر) این دو جریان را از یکدیگر منفک می‌نمود و «امامت» و «خلافت» را به عنوان دو مظهری از «اسلام مظلوم» و «اسلام ظالم» اعلام می‌کرد و پیداست که مردم مظلوم ایران که به عشق عدالت به اسلام رو کردند و اکنون از اسلام حاکم تازیانه ظلم می‌خورند، به اسلام مظلوم عشق می‌ورزند. علی برای توده مردم ایران هم مرجعی بود که اسلام محمد را با اطمینان مطلق از او فرا می‌گرفتند و هم اسلامی بود که بر روی آنان شمشیر نرده بود و هم امامی که سرشان را به بند حکومت جبارانه نکشیده بود و هم مجسمه آن حق‌خواهی و عدالت‌طلبی بود که از قرن‌ها پیش در تلاش و آرزوی آن بودند و به ویژه مظلومی بود که وفاداریش به حقیقت اسلام او را قربانی خلافت ساخته بود و به همان شمشیری قربانی شده بود

که مردم ما خود را اکنون قربانی بی‌دفاع آن احساس می‌کردند.^{۱۰۰۰}

از جمله مسائل دیگری که امروز حتی از سوی برخی از روحانیون دربارهٔ دکتر شریعتی بر سر زبانهاست، چگونگی رابطهٔ او با ساواک است. حجت الاسلام سید حمید روحانی که در واقع نویسندهٔ زندگی‌نامهٔ آیت‌الله خمینی است می‌نویسد:

شایان یادآوری است که این نگارنده در سال ۱۳۶۱ تصدی اسناد ساواک را بنا بر امر امام (سلام‌الله‌علیه) بر دوش گرفت و در آن تاریخ به بخشهایی از زندگی و اسناد پشت پردهٔ شریعتی دست یافت و با آن که تلاش فراوانی به عمل آمد تا خبر این دستیابی، بی‌جهت بر سر دست و زبانها نیفتد و کشمکشهای تازه‌ای پدید نیاورد، دیری نپایید که خبر آن در محافل و مراکز گوناگون پیچید و شماری از مخالفان او برای سر در آوردن از واقعیتها و به دست آوردن این اسناد با نگارنده فراوان تماس گرفتند و پرس‌وجوهای زیادی به عمل آوردند که البته دست خالی برگشتند زیرا این نگارنده جز در مقام انجام رسالت تاریخی، بر آن نبوده و نیست که سندی بر ضد کسی و کسانی افشا کند. نکتهٔ درخور نگرش این که هواداران او حتی برای یک مورد پیرامون اسناد پشت پردهٔ او از این نگارنده پرسشی نکردند! و حتی اگر در محفلی، از سوی مخالفان یا افراد بی‌غرض سخنی از این اسناد به میان می‌آمد، هواداران او که در مجلس حضور داشتند با تشرویی و پیش کشیدن سخنی دیگر و به اصطلاح طلبگی با «خلط مبحث» می‌کوشیدند که پیرامون این اسناد سخن به درازا نکشد و واقعیتها بازگو نشود، و آن‌گاه که در نشست خصوصی با من روبرو می‌شدند بدون این که در مورد اسناد به دست آمده پرسشی به عمل آورند، قیافهٔ مصلحت‌اندیشانه به خود می‌گرفتند و آنچه را که آقای علی اشراقی در سلسله‌مقاله‌های خود آورده‌اند یکجا به گوشم می‌خواندند که: برای درک نقش شریعتی در مبارزه و نهضت شرایط آن روزی را که او به صحنه آمد بایستی درک کرد، خدماتی که او به اسلام کرده باید مورد بررسی قرار داد، نگاهی عمیقتر به آثار شریعتی و زندگی پر فراز و نشیب علمی و سیاسی او نشان می‌دهد که او چه کار پر عظمت و بی‌نظیری کرده است. حالا ممکن است ارتباطی با رژیم با ساواک داشته ولی نباید از نظر دورداشت که از روی تقیه بوده، می‌خواست آنها را فریب دهد تا کار خودش را بکند.^{۱۰۰۰}

یا عبدالکریم سروش در آستانه سالروز وفات شریعتی، درباره مخالفان او، می‌نویسد:
 ... مرحوم دکتر شریعتی که وجودش سراپا وقف خدمتگزاری به دین و شناخت جامعه‌شناسانه آن بود و از سر دردمندی و شفقت عمر خود را بر سر این کار نهاد همان قدر حرمت یابد که یک عالم بزرگ دینی، نه این که دست مخالفان شریعتی، چندان باز باشد که او را حتی مأمور ساواک هم بشناسانند و برای او کمترین حرمتی باقی نگذارند و در اسلامیت و طهارت او هم تردید روا دارند و در «ولایت» او طعن بزنند، و مرگ او را «مکر» خداوند بشمارند.^{۶۷}

و نیز در پاسخ سؤالی درباره اسناد ارائه شده علیه شریعتی در مجله «۱۵ خرداد» — که نگارنده این سطور از آن آگاهی ندارد — می‌گوید:
 ...درنیافتم که آن مجموعه کجا بوده و چه وقت توسط مرحوم شریعتی نوشته شده است و مخاطب آن که بوده است.^{۶۸}

چنان که گفتیم اختلاف بر سر دکتر شریعتی به‌مانند سالهای پیش همچنان ادامه دارد، چه عبدالکریم سروش در این باب نیز می‌نویسد:

امروز پانزدهمین سالگرد وفات مرحوم دکتر شریعتی بود... یاد او زنده شد و مطابق معمول خلاف و وفاقهایی هم برانگیخت. خوشبختانه اکنون زمان آن گذشته است که بر سر مرحوم شریعتی نزاعهای عنیف و خصمانه برود و طرفداران و مخالفان او وحشیانه به جان یکدیگر بیفتند و پروای منطق و استدلال و خرد را نکنند و خوشبختانه هر دو طرف دریافته‌اند که تحلیل برتر از تجلیل است. همچنین اکنون زمان استفاده از این کلیشه کهنه و نخ‌نما نیز گذشته است که: «او خدماتی کرد و اما اشتباهاتی هم داشت» اگر این سخن صادق باشد، در باب همه انسانهای خاکی به‌جز معصومین صادق است.^{۶۹}

از نکات قابل توجه دیگر در مورد دکتر شریعتی پس از بسته شدن حسینیه ارشاد و متواری بودن و سپس زندانی شدنش آن است که او ۱۸ ماه در زندان کمیته ماند و بی آن که محاکمه شود آزاد گردید و چنان که طرفدارانش نیز نوشته‌اند خوشبختانه در زندان مورد شکنجه قرار نگرفت و برای خواندن کتاب و روزنامه نیز آزادی عمل داشت.^{۷۰} همین امر که به نظر برخی کاملاً استثنائی می‌آید، حربه به دست مخالفانش داده است که چرا؟

سخنان دو تن از مأموران ساواک در آن روزگار نیز ممکن است تا حدی به روشن کردن این موضوع کمک کند، گرچه در سخنان ایشان نیز تناقضهایی به چشم می‌خورد:

یکی از مأمورین: ۱ - یک بار در حدود سال ۱۳۴۶ در حضور سپهبد مقدم و یک تن دیگر، دکتر شریعتی پذیرفت که علیه حکومت سخنی نگوید و دست به عصا راه برود و قول داد که هم خود را صرف مبارزه با کمونیستها خواهد کرد، ولی پس از مدتی به قول خود وفا نکرد؛ ۲ - پس از بستن حسینیۀ ارشاد و مخفی شدن شریعتی، روزی یکی از افراد سرشناس به من تلفن کرد و گفت دکتر شریعتی این‌جاست و می‌خواهد با شما صحبت کند. جواب دادم من با او کاری ندارم چون بر خلاف قول خود عمل کرده است. مع‌هذا شریعتی گوشی تلفن را گرفت و گفت می‌خواهد بیاید و خود را معرفی کند. گفتم اگر بیایی همین‌جا توقیف خواهند کرد، و اگر نیایی هم باز توقیف خواهند کرد. شریعتی به ساواک آمد و پس از گفتگوی مختصر توقیفش کردند؛ ۳ - آنچه را که در زندان و حتی مدتی پس از آزادی از زندان نوشت و در روزنامه کیهان چاپ شد، برخلاف آنچه موافقتش می‌گویند تجدید چاپ مطالبی نبود که او در سالهای پیش نوشته باشد. او هر روز مطلبی را به خط خود می‌نوشت و به ما می‌داد و ما آن را ماشین می‌کردیم و به روزنامه کیهان می‌فرستادیم، و نسخه اصل نوشته‌های او در ساواک موجود است؛ ۴ - شریعتی بیخبر از ساواک، به توسط دوستان خود در شهربانی توانست گذرنامه‌ای با نام علی مزینانی (نه علی مزینانی شریعتی) بگیرد و از ایران خارج شود.

مأمور دیگری که سر و کارش ظاهراً بیشتر با دکتر شریعتی بوده است: ۱ - وقتی شریعتی از زندان آزاد شد، همسرش به یکی از مقامهای ساواک تلفن کرد که نمی‌دانم علی کجاست. ظاهراً او را دوستانش به خانه‌ای در بازار برده و به شدت از جهت آنچه در کیهان نوشته بوده است به باد شماتت گرفته‌اند. برای یافتن علی اقدام می‌کنند و او را در حالی که در خانه‌ای در بازار در خواب بوده است پیدا می‌کنند و به نزد زنش می‌برند. روابط این شخص با خانواده علی گرم بوده است؛ ۲ - روزی دکتر شریعتی به همین شخص می‌گوید دیگر خسته شده‌ام، می‌خواهم از ایران بیرون بروم. آن شخص به وی می‌گوید تقاضایی پر کن، برایت پاسپورت می‌گیریم. شریعتی به همین ترتیب عمل می‌کند و برایش پاسپورت با نام «علی مزینانی شریعتی» (نه علی مزینانی) می‌گیرند و به دستش می‌دهند و راهی سفر می‌شود؛ ۳ - چند روز بعد از خروج وی از ایران، همسر شریعتی به همان شخص پیغام می‌دهد که علی دواهایش را فراموش کرده است ببرد. آن شخص، راننده خود را برای گرفتن دواها می‌فرستد ولی به راننده جواب داده

می‌شود لطفاً خود آقا بیایند. خود آن شخص می‌رود ولی می‌بیند دواپی را که تصور می‌کرده است قرصی است یا شربت، چیزی دیگر است و دارویی معمولی نیست. و بدین جهت می‌گوید متأسفانه این کار را به هیچ قیمتی نمی‌توانم انجام بدهم.

با توجه به چنین شایعاتی است که برخی از مخالفان شریعتی شایع کرده بودند که وقتی فشار روحانیون سنتی زیاد شد، حسینیه ارشاد را بستند و برای آن که شریعتی به دست مخالفان — به مانند سید احمد کسروی — کشته نشود، به اسم «زندان» او را در خانه‌ای نگهداشتند تا آنها از آسیا بیفتند و آن‌گاه از ایران خارجش کنند!!

با توجه به نظر موافقان و مخالفان شریعتی، این که نوشته‌اند وی در ۱۶ ماه مه ۱۹۷۷ در حالی که ممنوع الخروج بود و خانه‌اش نیز به شدت تحت مراقبت ساواک قرار داشت، با گذرنامه‌ای با نام علی مزینانی (نه علی مزینانی شریعتی) توانست از فرودگاه مهرآباد خارج شود،^۶ یعنی همان روایتی که سالهاست بر سر زبانهاست، کاملاً قابل تأمل به نظر می‌رسد. زیرا کسانی که به‌طور عادی نیز در سالهای پیش می‌خواستند گذرنامه بگیرند از هفت‌خانی می‌بایست می‌گذشتند، در حالی که نه ممنوع الخروج بودند و نه محل اقامتشان تحت مراقبت ساواک قرار داشت.

اینک که در کمال اختصار با دکتر علی مزینانی شریعتی در دانشگاه مشهد (فردوسی) آشنا شدیم و برخی از آراء موافقان و مخالفان او را نیز به اجمال برشمردیم، ذکر این موضوع نیز حائز اهمیت است که از کتاب کویر او چنین بر می‌آید که وی پیش از زندانی شدن در عوالمی خاص سیر می‌کرده است. و به همین جهت است که مخالفانش از جمله به استناد عبارات زیر در آن کتاب می‌نویسند که او خود را همشأن پیامبران می‌دانسته است:

ناگهان رسالتی را که در بعثت همه پیامبران تاریخ بود بر دوش جانم احساس کردم (ص ۲۰۶، چاپ اول).

طنین قاطع و کننده [کذا] فرمان وحی در فضای درونم می‌پیچد و صدای زنگهای این کاروانی را که آهنگ رحیل کرده است می‌شنوم. هجرت آغاز شده است و می‌دانم...

... آفتابی که سالها پیش، در دریای مغرب فرو نشست، برخاست و پاره‌های هراسان شبهای شب اندر شب را به دوردستها راند و بر حرای جاهلیت سیاه من، بر قلب امی من پرتو سبز الهامی فرو تابد و جاده‌ای از

نور... بر پهنه کویر کشیده شد.

لحظه‌ای درنگ کردم؛ لحظه‌ای که پانزده سال طول کشید. مسحور این اعجازهای شگفت‌انگیز! حالتی همانند هراس و تردید و اشتیاق پیامبر در نخستین صاعقه‌ای که وحی بر جانم زد. پانزده سال بیشتر درنگ نکردم که ارهاضات بسیار و بشارات بی‌شمار. پیامبر پیشین این دین، روح مرا پذیرای این ظهور، دل مرا آشنای این بعثت ساخته بود. (کویر، ص ۲۰۷).

مخالفتش در این باب نوشته‌اند: در مقابل کوه حرا که بر پیغمبر وحی نازل شده برای خود مدعی شده است. وی خود را یک پیامبر بعد از رسول خدا محمد (ص) دانسته. «ارهاضات» را، خود در پاورقی همان صفحه معنی کرده: نشانه‌هایی که از ظهور پیامبری درآینده نزدیک خبر می‌دهد. «بشارات» را نیز در پاورقی معنی کرده: مرده‌هایی که پیامبر پیشین درباره ظهور پیامبر خاتم داده است. لفظ «پیامبر پیشین» آورده در مقابل پیامبر پسین، که به نظر خودش، خودش می‌باشد. لفظ مقدس «ظهور» که ویژه معصوم است برای روح خود به کار برده. باز لفظ مخصوص مقدس و الاهی «بعثت» را برای خود به کار برده است.^{۷۲} که البته معلوم نیست همه این استنباطهای مخالفان هم درست باشد. علی رهنما نیز در مقاله خود، با آن که از مخالفان شریعتی نیست، به صراحت نوشته است دکتر شریعتی در کتاب کویر عمیقاً گمان می‌برده است که مسیح قرن بیستم است.^{۷۳}

این حالت پس از بسته شدن حسینیه ارشاد و زندانی شدن دکتر شریعتی، در وی بیشتر تقویت شده بوده است، چه در آن عالم تنهایی و دور بودن از جمع مریدان، خود را آن‌چنان بر حق می‌دید که کارهایش را صد در صد الهی، که شبی در زندان تهران، حتی هم خدا را به چشم خود دیده و هم دستهای خداوند را که به نشانه حمایت الهی بر شانه‌های وی قرار گرفته بوده، به خوبی حس می‌کرده است. وی در سال ۱۳۵۱ از این راز سر به مهر در نامه‌ای از زندان خطاب به همسرش پرده برمی‌دارد:

پوران عزیزم!

بالاخره شد آنچه می‌باید می‌شد، ولی هیچ فکر نمی‌کردم به این دیری و به این خوبی! خدا را می‌بینم، حس می‌کنم، به روشنی و صراحتی که حضور خودم را و گرمی نور خورشید را و روشنی برق ناگهانی در ظلمت غلیظ و عام شب را... خدا را، خود خدا را دستهایش را بر روی شانه‌ام لمس می‌کنم که

به نشانه حمایت و لطف گذاشته است [تأکید از نویسنده این سطور است]، و در برابر این همه دشمنیها و خطرهای زشتیها... تنها اوست که از یک تنها، من دفاع می‌کند و بیا و ببین که چه حمایتی؟! چه دفاعی!...
 بیا و ببین که همان ریشهای بلندی که تا دیروز، به خصوص تمام ماه رمضان امسال را در مسجدها و تکیه‌ها و سفره‌ها و مجالس زنانه عربده می‌کشیدند و هار شده بودند و فتوای آیت‌الله سید مرتضی میلانی در دست و هوار می‌کشیدند که بکشید و بزنید و ویران کنید... اکنون سر از گریبانشان بر نمی‌دارند که مردم چه زود و چه رسوا دستشان را خواندند و دینشان و ولایتشان را فهمیدند که اینها همه شریح قاضی‌اند و ساحران فرعون.^{۷۴}

توجه بفرمایید دکتر شریعتی این نامه را در زمانی نوشته است که حسینیه ارشاد را بسته و او را زندانی ساخته بودند و دستش از همه‌جا کوتاه شده بوده است. قسمت اول نامه که وی اشاره می‌کند به این که خدا را دیده است و دستهای خدا را به نشانه تأیید خداوندی بر شانه‌های خود احساس می‌کرده است، بیش و کم مطلب قابل قبولی به نظر می‌رسد. زیرا در طول تاریخ جهان کم نبوده‌اند کسانی که در چنین عوالمی سیر می‌کرده‌اند و داوری مردم و تاریخ هم درباره آنان کاملاً متفاوت بوده است. اما قسمت دوم نامه وی که به شکست مخالفانش تصریح می‌کند، بسیار قابل تأمل است، چه بسته شدن حسینیه ارشاد و زندانی شدن دکتر شریعتی از هر جهت نشانه پیروزی مخالفان او بوده است یعنی صاحبان همان ریشهای بلند که فتوای آیت‌الله سید مرتضی میلانی در دست علیه شریعتی عربده می‌کشیدند. آیا استنباط شما به‌جز این است؟

*

در این‌جا ذکر یک موضوع دیگر نیز لازم می‌نماید و آن، این که در مجموعه آثار دکتر شریعتی که در ۳۵ جلد چاپ شده است مطالبی هست که به یقین از آن دکتر شریعتی نیست. از آن جمله است دو نامه بی‌تاریخ از او: یکی خطاب به «جناب آقای دکتر متینی ریاست محترم دانشکده ادبیات» (خصوصی‌ست)، و دیگری خطاب به «ریاست محترم دانشکده ادبیات» در صفحات ۲۶۱ تا ۲۶۵ کتابی به عنوان نامه‌ها — ظاهراً جلد ۳۴ مجموعه آثار وی — که زیر نظر احسان شریعتی چاپ شده است، به‌ضرس قاطع عرض می‌کنم که این نامه‌ها هرگز از سوی دکتر شریعتی به دانشکده یا جلال متینی تسلیم نگردیده بوده است. به یقین پیش‌نویس آن دو نامه در بین یادداشت‌های

وی موجود بوده، ولی خود او، به عللی از فرستادن آنها به دانشکده ادبیات خودداری کرده بوده است. بدین سبب لااقل در صحت دیگر نامه‌های این کتاب نیز تردید بی‌مورد نیست.

به نظر نگارنده این سطور، در این موضوع تردیدی وجود ندارد که نام دکتر شریعتی به عنوان یکی از کسانی که علیه روحانیت سنتی تشیع قیام کرده است باقی خواهد ماند، چه قائم به ذات بوده است، چه مستظهر به قدرت حکومت وقت برای ایجاد تفرقه در بین افراد مذهبی یا مبارزه با کمونیستها، چنان که نام شریعت سنگلجی و سید احمد کسروی نیز در ابعادی بسیار محدودتر هنوز بر سر زبانها باقی‌ست. از آنچه در صفحات پیش از نظرتان گذشت روشن گردید که از دوران تبعید آیت‌الله خمینی در نجف تا به امروز، درگیری موافقان و مخالفان شریعتی همچنان ادامه دارد. نخستین گروهی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، عملاً به طرفداری از دکتر شریعتی وارد میدان مبارزه شد و به کشتن مخالفان دست زد «گروه فرقان» بود که مسؤلیت کشتن سرلشکر قره‌نی و مطهری را رسماً به‌عهده گرفت. برخی از اصول آراء گروه فرقان عبارت بود از: «فرقان مبارزه مسلحانه، خشونت انقلابی و کار «سیاسی - نظامی» را تبلیغ می‌کند و مبارزه سیاسی (میتینگ، بست‌نشینی...) را تحقیر می‌نماید» (فرقان ۸)، «شوروی و چین را مانند امریکا امپریالیست می‌داند و...» (فرقان ۴)، «... دولت بازرگان ارتجاعی، وابسته به امریکا و فرمانبردار روحانیت حاکم است...»، و از همه مهمتر آن که «فرقان به شدت از دکتر علی شریعتی دفاع می‌کند و او را شهید ایدئولوژی می‌داند. در بسیاری از نشریه‌هایش از دکتر شریعتی نقل قول می‌کند (برای نمونه فرقان فوق‌العاده، بهمن ۵۷، «ویژه‌نامه شهادت دکتر شریعتی»، شهید برهان خداوند، و نشریه مربوط به ترور استاد مطهری). فرقان خود را ادامه دهنده عقاید دکتر شریعتی درباره «اسلام منهای آخوند» و «اسلام بدون ملا» و «بدبینی به روحانیت»... می‌داند (فوق‌العاده بهمن ۵۷). ظاهراً به همین دلیل، دشمن شریعتی را دشمن خود می‌پندارد و از مردم می‌خواهد که در برابر کسانی که می‌کوشند به افکار شریعتی لطمه وارد کنند «موضع خصمانه» بگیرند... (شهید برهان خداوند)»^{۷۵} و چنان که می‌دانیم تنی چند از اعضای گروه فرقان در طلیعه انقلاب اسلامی، به جوخه اعدام سپرده شدند.

خوشبختی دکتر شریعتی در آن است که پس از درگذشتش، گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی - که با یکدیگر مطلقاً تفاهمی ندارند و حتی در برابر هم صف آرایی

کرده‌اند — هر یک او را از خود، و خود را از پیروان راه او می‌شمارند و چنان که ملاحظه فرمودید حتی آیت‌الله خمینی با آن که با آراء وی مخالف بود، مع‌هذا در اوج قدرت خود نیز، از اظهار نظر منفی درباره او خودداری کرد.

یادداشتها:

۱ - آیت‌الله خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بارها آراء دکتر شریعتی را — بی‌ذکر نام وی — به‌صراحت مردود شمرده است. از جمله چنان که می‌دانیم دکتر شریعتی بارها از تز اسلام منهای آخوند سخن گفته است مانند: «اکنون خوشبختانه، همان‌طور که دکتر مصدق تز «اقتصاد منهای نفت» را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز «اسلام منهای آخوند» در جامعه تحقق یافته است»، «خداپرستی را آخوندیسم به ابذال کشاند...»، «اسلام فردا، دیگر اسلام ملاً نخواهد بود»، «از روحانیت چشم داشتن نوعی ساده‌لوحی‌ست که ویژه مقلدان عوام است و مریدان بازاری» (به نقل از کتاب با مخاطبهای آشنا، به ترتیب، ص ۸، ۱۶۷ (شماره ۲)، ۱۶۱، ۲۱۴.

و آیت‌الله خمینی غیرمستقیم به او پاسخ داده است: «اگر شما بخواهید خودتان باشید منهای آخوند تا روز قیامت هم زیر بار دیگران هستید، اینها قدرت لایزال است... اسلام بی‌آخوند اصلاً نمی‌شود. پیغمبر ما آخوند بوده، یکی از آخوندهای بزرگ پیغمبره. رأس همه علما پیغمبره. حضرت جعفر صادق (ع) یکی از علمای اسلامند و فقهای اسلامند. رأس فقهای اسلامند آخوند نمی‌خواهیم حرف شد؟» (نایب الامام خمینی، روز سه شنبه ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۹۷ قمری). «و شما بدانید منهای آخوند هیچ کاری از شما پیش نمی‌رود شما در هر شهری که بروید می‌بینید آن که شهر در دستش است و می‌تواند شهر را ببندد، باز کند، باز یک ملاست...» (نایب الامام خمینی، روز یکشنبه ۲۳ محرم ۱۳۹۹ قمری). «تذکرات فوق برای کوتاه کردن دست عمال اجانب است از حریم محترم روحانیت که می‌خواهند تا نیات فاسد خود و با تز اسلام منهای روحانیت اسلام را که معارض منافع اربابان هستند بکوبند. ملت باید توجه به این طور فکر استعماری و حيلة مغرضانه غربی داشته باشد...» (نایب الامام خمینی در دیدار با فرهنگیان اهواز - کیهان ۵ خرداد ۱۳۵۸).

یا اگر دکتر شریعتی می‌نوشت: «برای خواجه نصیر [الدین طوسی] که برخلاف دستور صریح قرآن که ان المساجد لله، زمین را به رسم مغول در برابر هلاکومی بوسیده چه باید گفت... واقعاً شیعه جز چند آخوند درباری هیچ کس و هیچ چیز ندارد» (با مخاطبهای آشنا، ص ۱۰).

یا: «من گاندی آتش پرست [کذا در اصل] را بیشتر لایق شیعه بودن می‌دانم تا آیت‌الله بهبهانی و بدر از او علامه مجلسی را، و چه می‌گویم؟ مجلسی سنی‌ست، و امام احمد حنبل... از او شیعی‌تر است» (با مخاطبهای آشنا، ص ۱۲).

پاسخ غیرمستقیم آیت‌الله خمینی به شریعتی در این مورد این است: «خواجه نصیر و امثال نصیر وقتی در این دستگاهها وارد می‌شدند نمی‌رفتند وزارت کنند. می‌رفتند آنها را آدم کنند. نمی‌رفتند که در تحت نفوذ آنها باشند. می‌خواستند آنها را مهار کنند. آن خدمتی که خواجه نصیر وقتی دنبال هلاکو رفت خدمت بسیار ارزنده‌ای کرد، چرا که شرکت او برای مهار کردن هلاکو و برای کسب قدرت جهت خدمت به عالم اسلام بود امثال او مانند مرحوم مجلسی که در دستگاه صفویه رفتند، صفویه را به میان مدرسه و به سوی علم و دانش کشیدند. اینها تا اندازه‌ای که

توانستند کار کردند. مقصود این است که انسان درست کنیم. آنان می‌گفتند که جنگ کنیم برای کشورگشایی اما سربازان اسلام می‌گفتند جنگ می‌کنیم اگر کشته بشویم به نفع ماست و اگر بکشیم باز هم به نفع ماست.» (کیهان، شنبه ۱۶ تیر ۱۳۵۸، صفحه ۴) و چنین است آراء آیت‌الله خمینی در دیگر مواردی که به آن اشاره کردیم.

به نقل از صفحه ۷ مجموعه‌ای از او را که به اندازه ۲۱/۵ x ۳۳/۵ سانتی‌متر در ۵۲ صفحه فتوکپی شده که در سالهای اول انقلاب از سوی مخالفان دکتر شریعتی منتشر گردیده است (ظاهراً، این او را نخست به صورت برگه‌هایی جدا بوده و سپس آنها را در مجموعه‌ای در پی هم قرار داده‌اند). برگه‌های ۴۰ تا ۵۲ این مجموعه متن استفاها و فتواهایی است درباره‌ی دکتر شریعتی. قدیمی‌ترین آنها یکی به تاریخ ۱۳۹۲ قمری است و دیگری به تاریخ ۱۳۵۳ خورشیدی و دو فتوای آخر به تاریخ ۱۳۹۹ قمری و ۵۷/۲/۵ صادر گردیده است.

۲ - برادر شهید علی شریعتی، با مخاطبهای آشنا، مجموعه آثار، شماره یک، ناشر حسینیه ارشاد، آذر ۱۳۵۶، ص ۱۰۳.

۳ - Rahnama, Ali, "Political Biography of Ali Shariati: Teacher, Preacher, Rebel," pp.11-12. این مقاله قرار بوده است در سال ۱۹۹۳ در کتابی به نام *Pioneers of Islamic Revival* به توسط مؤسسه Zed Books لندن، نیوجرسی منتشر شود. چون تا روزهای آخر ژانویه ۱۹۹۴ از نشر چنین کتابی حتی در کتابخانه کنگره آمریکا خبری نبود، ناچار همه‌جا به صفحات ماشین شده مقاله ارجاع داده‌ام، که آقای علی رهنما از راه لطف ماهها پیش در اختیارم قرار داده‌اند، با تشکر.

۴ - علی رهنما، ص ۱۳.

۵ - نهضت آزادی ایران، ۱۳۵۶، ص ۲۴، به نقل از علی رهنما، ص ۱۴.

۶ - علی شاکری، مصاحبه خصوصی با علی رهنما در پاریس ۱۹۹۲. ایران آزاد، شماره ۱۰، ژوئن ۱۹۶۳، به نقل از علی رهنما، ص ۱۴.

۷ - Dr. Ali Shariati, *Man and Islam*, Tr. Dr. Fattolah Marjani, Filing, Free Islamic Lit, Houston, Texas., 1974, p.X

۸ - Dr. Ali Shariati, *Islamic View of Man*, Tr. Ali A. Behzadnia, M.D., Najla Denny.

۹ - جمعی از دوستان دکتر علی شریعتی، یادنامه سالگرد هجرت و شهادت ابودر زمان دکتر شریعتی، تهران، خرداد ۱۳۵۷.

۱۰ - محمد تقی شریعتی، «یکی از موهبت‌های دکتر توانایی قلمش بود»، روزنامه اطلاعات، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱، شانزده صفحه اضافی در داخل روزنامه با عنوان «سالگشت شهادت دکتر شریعتی».

۱۱ - عبدالکریم سروش، «شریعتی و جامعه شناسی دین»، مجله کیان، چاپ تهران، شماره ۱۳، تیر و مرداد ۱۳۷۲، ص ۲-۱۲. (ص ۲).

۱۲ - نامه محرمانه دانشکده ادبیات مشهد و پاسخ محرمانه دانشگاه پاریس به آن، در دفتر و بایگانی محرمانه دانشکده ادبیات موجود است. علی رهنما نیز در تألیف خود تصریح می‌کند که رساله دکتری شریعتی با پایین‌ترین درجه ممکن (passable) مورد قبول قرار گرفت.

۱۳ - با مخاطبهای آشنا، شماره یک، ص ۱۰۳ (این مطلب را دکتر شریعتی بر پشت کتاب غزلیات شمس تبریزی نوشته است).

۱۴ - *On the Sociology of Islam*, Lectures by Ali Shari'ati, translated from the

Persian by Hamid Algar, pp.26-27.

۱۵ - رک. زیرنویس ۷، ص XI.

۱۶ - علی رهنما، ص ۱۷.

۱۷ - متن کامل این مصوبه در دفتر شورای دانشکده ادبیات مشهد، در زمان ریاست دکتر فیاض موجود است که به امضای همه اعضای شورای دانشکده رسیده است.

۱۸ - تمام سوابق در پرونده استخدای دکتر علی مزینانی شریعتی در دانشگاه مشهد و دانشکده ادبیات مشهد موجود بوده است.

۱۹ - دکتر علی شریعتی، اسلام شناسی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۴۷، به ترتیب ص ۱۴، ۵۸۸، ۲۸.

۲۰ - به روایت یکی از مأموران ساواک در روزگار گذشته، سبب توقیف شریعتی در مرز و سپس زندانی شدنش در تهران مربوط به فعالیتهای ضد دولتی خود شریعتی نبوده است، بلکه چون وی با اتومبیل شخصی به نام فریبرز (یا فرامرز) پرتوی و به همراه با وی به ایران آمده است، و پرتوی از نظر ساواک از فعالان سرشناس کمونیست در خارج بوده و در اتومبیلیش نیز نشریاتی ممنوع وجود داشته است، پرتوی و شریعتی را بازداشت می‌کنند...، العهده علی الراوی.

۲۱ - با مخاطبهای آشنا، از برادر شهید علی شریعتی، مجموعه آثار، شماره یک، حسینیه ارشاد تهران، آذر ۱۳۵۶، ص ۳۶.

۲۲ - همان کتاب، ص ۳۸ (این نامه تقریباً در نیمه دوم سال ۱۳۵۱ نوشته شده است).

۲۳ - همان کتاب، ص ۱۴۳.

۲۴ - همان کتاب، همان نامه، ص ۱۴۷.

۲۵ - همان کتاب، ص ۱۷۳ (این نامه احتمالاً پس از سال ۱۳۵۴ نوشته شده است).

۲۶ - سوابق در پرونده دکتر شریعتی در دانشکده ادبیات در دانشگاه مشهد موجود است.

۲۷ - تاریخ چاپ این آگهی را در چهار روزنامه به یاد ندارم، ولی چند روزی پس از درگذشت دکتر شریعتی چاپ شده است.

۲۸ - نام و تاریخ آن روزنامه را به خاطر ندارم، ولی مقاله را یکی از همان افرادی که در لندن در آن اجتماع شرکت داشت، نوشته است.

۲۹ - یادنامه شهید جاوید علی شریعتی، انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)، تیرماه ۱۳۵۶، ص ۷۵-۶۸.

۳۰ - به نقل از یکی از همکاران در دانشکده ادبیات مشهد که در یکی دو سال اول انقلاب اسلامی در دانشگاه به خدمت مشغول بوده و در این جلسه حضور داشته است.

۳۱ - روزنامه اطلاعات، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱، شانزده صفحه اضافی در داخل روزنامه با عنوان «سالگشت شهادت دکتر شریعتی».

۳۲ - جمعی از دستداران دکتر علی شریعتی، یادنامه سالگرد هجرت و شهادت ابودر زمان دکتر شریعتی، خرداد ۱۳۵۷، ص ۳۱.

۳۳ - همان کتاب، ص ۱۳۱.

۳۴ - دوستان و دستداران شریعتی، یادنامه شهید بزرگوار دکتر علی شریعتی، دفتر دوم، ص ۱۵.

- ۳۵ - حسن علوی، رضا حسن آبادی، «مردی از کویر»، اولین سالگرد درگذشت و شهادت استاد علی شریعتی را گرامی می‌داریم.
- ۳۶ - با مخاطبهای آشنا، از برادر شهید علی شریعتی، از انتشارات حسینیه ارشاد، تهران ۱۳۵۶.
- ۳۷ - علی رهنما، ص ۴۱.
- ۳۸ - علی رهنما، ص ۴۲.
- ۳۹ - عبدالکریم سروش، «شریعتی و جامعه‌شناسی دین»، ص ۸-۹.
- ۴۰ - همان مقاله، به نقل از مخالفان دکتر شریعتی، ص ۸.
- ۴۱ - از جمله همان مقاله، همان صفحه.
- ۴۲ - عبدالکریم سروش، «فربه‌تر از ایدئولوژی»، مجله کیان، شماره ۱۴، شهریور ۱۳۷۲، ص ۴-۳.
- ۴۳ - همان مقاله، ص ۶.
- ۴۴ - مجموعه آثار، شماره ۱، ص ۱۳، به نقل از علی رهنما، ص ۱۳.
- ۴۵ - علی رهنما، ص ۲۵؛ فتاوی موجود در صفحات ۴۰ تا ۵۲ مجموعه‌ای که در آخر زیرنویس شماره ۱ به آن اشاره گردیده است.
- ۴۶ - علی رهنما، ص ۲۲.
- ۴۷ - همان، ص ۲۲ به نقل از شیخ محمد علی انصاری، دفاع از اسلام و روحانیت، پاسخ به دکتر شریعتی، قم، ۱۳۵۱، ص ۳۸۴. (ترجمه از عبارت انگلیسی).
- ۴۸ - عبدالکریم سروش، «شریعتی و جامعه‌شناسی دین»، ص ۱۰.
- ۴۹ - همان، ص ۱۱.
- ۵۰ - اطلاعات، شماره ۱۵۹۸۴، سه‌شنبه اول آبان ۱۳۵۸، به نقل از اعلامیه‌ای با عنوان «سخنرانی نایب‌الامام خمینی در مورد عزاداری».
- ۵۱ - عبدالکریم سروش، «شریعتی و جامعه‌شناسی دین»، ص ۱۱.
- ۵۲ - از ذکر نام این شخص معذورم.
- ۵۳ - محمود کریمی نووی، «شهادت در گذرگاه انقلاب. شریعتی همچنان شمشیر بود»، روزنامه اطلاعات، سالگشت شهادت دکتر شریعتی»، ۲۹ خرداد ۱۳۶۱، ص ۲ و ۱۵.
- ۵۴ - عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران، کتابخانه خیام، تهران، سال (؟)، ص ۷۸۳-۸۰۰.
- داستان این شکست بزرگ را از زبان مؤلف روضه‌الصفای ناصری بشنویم: «... بر امنای دولت ابد مدت اسلامی چنان خاطر نشان شد که بعد از تسلط روسیه بر گنجه و شیروانات و قریباغ دست تعدی بر عرض و ناموس اهالی اسلام دراز کرده...»، پس «علمای ایران که بر حسب مذهب اثنا عشری خود را نایب امام و مجتهد انام می‌دانستند از دیار عرب و عجم به همه‌همه و دمدمه درآمدند که اگر پادشاه ایران در این باب مسامحه و معاطله کند تکلیف ما که مروجان دین مبین و حامیان شرع حضرت سید المرسلین ایم آن است که بالاتفاق با همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت ورزیم و مراقت جویم و با سرداران دولت روسیه راه محاربت و مضاربت پوییم... چون عموم عوام کالانعام مطیع و منقاد علمای معروف به اجتهادند بر این قول اتفاق کردند...» (ص ۶۴۱) و چون «جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد اصفهانی» گمان می‌کرد که شاه با جنگ موافق نیست، پس «ملا رضای خوئی را با صورت

حکم جهاد» از عتبات به نزد شاه فرستاد و شاه که «از قواعد علمای اثنا عشریه مفصلاً اطلاعی کامل داشت، دانست که مجتهدین اسلام خود را نایب امام، و پادشاه عهد را در آن کیش نایب مناب از جانب خویش همی‌شمردند و اگر جز این باشد عوام را برانگیزند و طرح فساد ریزند و برحسب قانون ملت به سلطان عهد بدین علت طغیان گزینند...» (ص ۶۴۲)، به‌ناچار تمکین کرد، و آن‌گاه آقا سید محمد اصفهانی به تهران آمد و «به عموم فضیلتی ایران‌نامه‌ها نگاشت و آنان را به آمدن دارالسلطنه مجبور و مأمور داشت. همه علمای ایران در طهران گرد آمدند و در امر جهاد با روسیه بدنهادهای همدستان شدند» (همان صفحه). شاه با آنان موافقت کرد، چه «اگر نفوذ بالله چنین نکردی بلوای عام شدی و کار سلطنت خاصه تمام مبلغ سیصد هزار تومان زر مسکوک اضافه مخارج موجب و علوفه هر شهر و بلوک به مصارف اهل جهاد مقرر شد. کارکنان توانا به حکم حضرت صاحبقران دانا مقدار زر سره را در قوصره کرده به اردوی کیهان پوی اعلی نقل و تحویل نمودند» (همان صفحه).

سپس در این کتاب آمده است که شاه به چمن سلطانیه رفت و نایب السلطنه نیز به وی پیوست. در این هنگام فرستاده دولت روس برای قرار صلح به سلطانیه آمد و شاه نیز جز به صلح به چیزی دگر نمی‌اندیشید، ولی «در روز جمعه هفدهم این ماه [ذیقعدة الحرام] عالی‌جناب سلاله الاطیاب آقا سید محمد اصفهانی مجتهد عصر و مفتی عهد که در قبول عامه و خاصه متفرد و به اجرای احکام فروعیه و اصولیه احدی از امرش نامتعدد بود با فضیلتی عظام حاجی ملا محمد جعفر و آقا سید نصرالله استرابادی و حاج سید محمد قزوینی و سید عزیزالله طالش و بسیاری از علما و فضیلتی هر بلد وارد اردوی خاقان صاحبقران شدند... و همهمة غریب در اطراف انتشار یافت و عموم اهل ایران را تمنای موافقت و متابعت با پیشوایان دین مبین مرکوز ضمیر ارادت تخمیر گردید. پس از روزی دو، جناب حاج ملا عبدالوهاب قزوینی و حاج ملا احمد نراقی و جمعی از علما در رسیدند. الحاصل رای تمام پیشوایان شریعت که حامیان ملت و دین اسلام بودند بر این مقرر شد که باید حضرت صاحبقران با دولت بهیمة روسیه ترک مصالحه و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که عداوت و منازعت آشکارا سازد... و تکلیف پادشاه ایران و تمامی اهل اسلام و ایمان در جهاد با روسیه است و تمامت فقها و علما که به حسب مذهب پیروی ایشان بر پادشاه ایران عهد لازم بود فتوی دادند و مجله نگاشتند که این امر یعنی جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مسامحه در این باب کفر و ضلالت. ناچار کل امرای دربار به فتاوی علمای مذکور گردن اطاعت نهادند و به مطابعت تن دردادند...» هدایت، رضاقلی‌خان، (روضه‌الصفای ناصری، چاپ قم، ۱۳۳۹، ج ۹، ص ۶۴۰-۶۴۷).

۵۵ - عبدالکریم سروش، «شریعتی و جامعه‌شناسی دین»، ص ۲.

۵۶ - همان، همان، ۲.

۵۷ - همان، ص ۳.

۵۸ - عبدالکریم سروش، «فره‌تر از ایدئولوژی»، ص ۱۲.

۵۹ - همان، ص ۱۴.

۶۰ - همان، ص ۷.

۶۱ - همان، ص ۱۲.

۶۲ - عبدالکریم سروش، «شریعتی و جامعه‌شناسی دین»، ص ۶، و زیرنویس ۳.

۶۳ - دکتر علی شریعتی، اسلام‌شناسی، ص ۳۸-۳۹.

۶۴ - همان کتاب، ص ۴۲۵.

۶۵ - دکتر علی شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، مجموعه آثار، شماره ۲۷، تهران، انتشارات الهام،

چاپ اول، زمستان ۱۳۶۱.

- ۶۶ - حجت الاسلام سید حمید روحانی، «شریعتی از نگاهی دیگر»، روزنامه کیهان هوایی، شماره ۱۰۶۰، مورخ ۱۷ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۸.
- ۶۷ - عبدالکریم سروش، «شریعتی و جامعه شناسی دین»، ص ۸.
- ۶۸ - همان، ص ۱۱.
- ۶۹ - عبدالکریم سروش، «فربه‌تر از ایدئولوژی»، ص ۲.
- ۷۰ - علی رهنما، ص ۲۶.
- ۷۱ - علی رهنما، ص ۲۹.
- ۷۲ - به نقل از برگ شماره ۷، مجموعه‌ای که در پایان زیرنویس شماره ۱ به آن اشاره کرده‌ام.
- ۷۳ - علی رهنما، ص ۱۶.
- ۷۴ - با مخاطبهای آشنا، از برادر شهید علی شریعتی، ص ۵۲-۵۳.
- ۷۵ - «گزارش آیندگان درباره ماهیت گروه فرقان»، روزنامه آیندگان، شماره ۳۳۵۳، سال ۱۲، مورخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، صفحه ۱۴.